

ایجاد درخت صلح در خون ریزش دارد

روایت مردمانی که برای زندگی، محکوم به مرگ اند

شماره سوم - دی ماه ۱۴۰۲



● مقاومت مردنی نیست

مصاحبه اختصاصی دماوند با محمد جواد ظریف درباره مقاومت مردم فلسطین

● لابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده

جان مرشایمر و استفان والت درباره علت حمایت بی قید و شرط آمریکا از اسرائیل چه می‌گویند؟

● چپ اروپایی، نفس لوامه و مناقشه خاورمیانه

روایت تضادهای درونی غرب در مواجهه با خاورمیانه

● تقلا برای ماندن در حافظه تاریخ

فرصت‌های عملیات «طوفان الاقصی» برای سیاست خارجی ایران

● یهودستیزی؛ دشمن مفروض در غرب، دشمن

مجسم در شرق

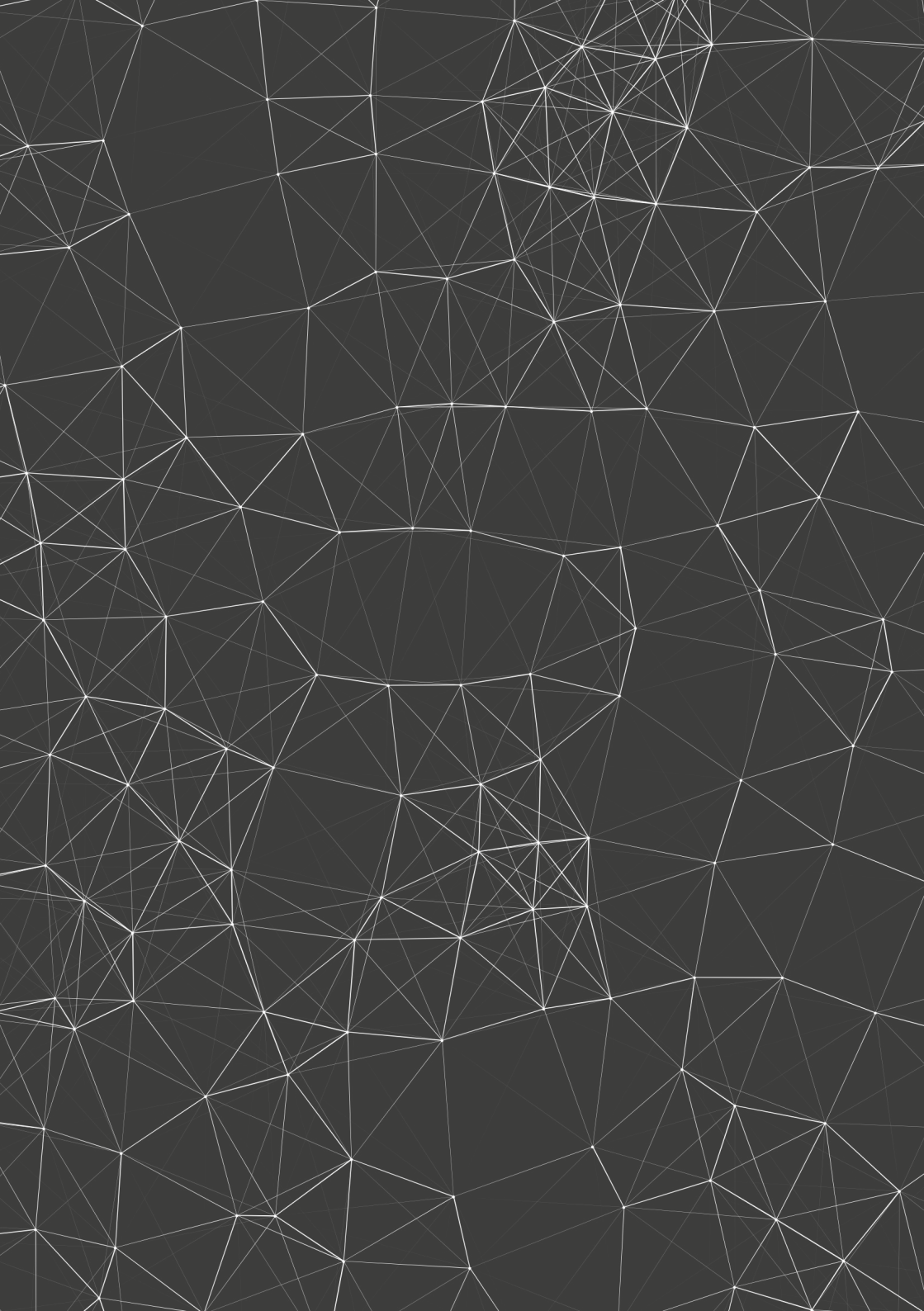
روایتی از کارکدهای متعارض سلاح ایدئولوژیک جنبش صهیونیسم

● جستارهایی درباره حقوق بشر و فلسطین

از رامین کیانی، امیر پارسا گرمسیری، محمدمهدی سیدناصری و رسول حکمت‌یار

● ارض موعود پس از طوفان

گفتگوی اختصاصی دماوند با حسین آجرو، کارشناس مسائل خاورمیانه - درباره سناریوهای احتمالی پیش‌رو در غزه



صاحب امتیاز و
مدیر مسئول:

محمد جهاد

سر دبیر:

امیرحسین ابراهیمی

ویراستار:

عرفان عباسی

طراح جلد و صفحه آرا:

مسعود محمدی

عکس روی جلد:

میخا برعام، ۱۹۶۷، Magnum photos

شماره مجوز:

۱۳۲/۳۶۴۳۲۷

ترتیب انتشار:

گاهنامه

شماره سوم:

دی ماه ۱۴۰۲

کانال تلگرام:

https://t.me/damavand_ut
damavand_ut

صفحه اینستاگرام:

فهرست مطالب

- ۱ تو مپندار که خون ریزی و پنهان ماند.....
- ۲ یهودستیزی؛ دشمن مفروض در غرب، دشمن مجسم در شرق.....
- ۵ مقاومت مردنی نیست.....
- ۸ چپ اروپایی، نفس لؤامه و مناقشه‌ی خاورمیانه.....
- ۱۰ تقلا برای ماندن در حافظه تاریخ.....
- ۱۲ سازمان ملل متحد و مسئله فلسطین.....
- ۱۴ ارض موعود پس از طوفان.....
- ۱۶ نقض بنیادین حقوق کودکان فلسطینی در بحران اخیر غزه.....
- ۱۹ چالش دسترسی کمک‌های بشردوستانه در غزه.....
- ۲۱ دفاع مشروع یا انتقام کور یک رژیم اشغالگر؟.....
- ۲۲ بی همه چیز.....
- ۲۶ لابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده.....



تومپندار که خون ریزی و پنهان ماند

اما دستشان از مناصب قدرت کوتاه است. با این برهان که به قدم کاری نکرده ایم و امید داریم که با قلم در نهاد سیاست پیشگان تأثیر نهاده باشیم.

چهره جنگ ناخجسته است و فرجامش هر چه باشد نامبارک. لیک نباید از این مهم غافل شد که تمهید به هنگام سلاح کارزار، بازدارنده و نیکوست. سعدی قاعده بازی را از قرن ها قبل یادآور شده و چنین گوشزد می کند که «به روزگار سلامت سلاح جنگ بساز».

افسوس که استفاده نابجای منفعت طلبان از سلاح به قصد تازیدن بر ملت های ناتوان، کشورگشایی و بسط عقاید موهومشان، خاورمیانه را از مهد تمدن به گاهواره مرگ تنزل داده است. دریغ که «فلک به مردم نادان دهد زمام مراد» و دست نیک منشان و نیک روشنان از پیشوایی کوتاه است.

هر نبرد پایانی دارد و روزی کارزار اسرائیل و فلسطین پایان می یابد. در فرجام کار، پیروز میدان و قهرمان جنگ، پیشران مرزهای جغرافیایی و فاتح سرود خون غدار نیست بلکه کودک غمنگی است که دنیای جورپیشه، منت وار زندگانی را به او ارزانی داشته و از او می خواهد در غم فقدان عزیزان، بیکه و تنها مسیر سخت زندگی را ببیماید و به شکرانه سلامت و جان به در بردن از جنگ حماسه ها بسراید.



Warchild, George pratt

این گفتار سوگنامه ای است برای کودکانی که زیست و زمانه شان مقارن است با جنگ های پی در پی در سرزمین های غرقه به خون. نوشته ای که سرآغاز تحلیل های علمی، سیاسی و حقوقی آمده است تا بانگ اعتراض برآورد و از هر آنچه خاطر لطیف خردسالان را آزرده می سازد، اعلام انزجار کند.

این سطرها بر ملل متحد بر واژه صلح و نامتحد بر پایان جنگ، خرده می گیرد و قضاوت را به هم خونانی می سپارد که تاریخ قتل عام گل ها را نزد ماه خواهند نوشت و پیام آور روزهای نجات بخش خواهند شد. «به امید پیروزی واقعی نه در جنگ، که بر جنگ!»



عرفان عباسی

دانشجوی کارشناسی ارشد
حقوق خصوصی دانشگاه شهید بهشتی

لیتنی أستطیح أن أخیء الأطفال فی قلبی ریثما تنتهی الحروب!
کاش می توانستم کودکان را در قلبم پنهان کنم، تا وقتی که جنگ ها تمام بشوند.

جنگ های بی دریبی آبی آسمان خاورمیانه را کم رنگ ساخت و نخ بادبادک کودکان را پاره کرد. بی شک صلح طعم طراوت را در شرنگ تلخ جبر حیات تزریق می کند و انسان را امیدی تازه می بخشد. صلح گفتمانی است که سیاست پیشگان کهنه کار را از منجلاب راهبردهای ناکارآمد بیرون می کشد و بر فراز پله های پیشرفت قرار می دهد. تاریخ به خاطر دارد که مدعیان پوشالی صلح، همواره بیشتر در آتش جنگ دمیده اند و بر طبل رسوایی خویش نواخته اند. به تعبیر شاعرانه فروغ فرخزاد «این جهان پر از صدای حرکت پاهای مردمی ست، که همچنان که تو را می بوسند، در ذهن خود طناب دار تو را می بافند».

در این دنیای مکاره و محتاله برای هر چیز چاره ای است جز مرگ. کودکان خاورمیانه هم مرگ را با آواز غمناک موشک ها و فشنگ ها زیسته اند و هم در تلاقی اصابت موشک با کوجه های بازی تجربه نموده اند. دفتر روزگار مملو از حکایت اضطراب خردسالان این جغرافیای بلاخیز در دالان های نمور وحشت انگیز است. کودکانی که گلوله ای سرکش پدر قهرمانشان را از پا انداخت، خمپاره ای طاعی مادر فداکارشان را به هنگام طبخ غذا تکه تکه کرد و بمبی کینه توز خواهر و برادر هم بازی شان را لباس سفید مرگ پوشاند و رخت مشکی عزا را بر قامت بازماندگان انداخت.

تا روپود جهان امروز در تحلیل های سیاسی و قواعد غیرالزام آور حقوقی درهم تنیده است. تحلیل هایی که مردان سیاست را از فرجام جنگ متنبه نمی سازد و قواعدی که ایشان را از کشتار بی امان باز نمی دارد. با این حال قلم زدن در باب مذمت جنگ تسکینی است بر خاطر آنانی که راه های پایان جنگ را می دانند

یهودستیزی؛ دشمن مفروض در غرب، دشمن مجسم در شرق



مونا ایزدی

دانشجوی کارشناسی ارشد
روابط بین الملل دانشگاه تهران

ایدئولوژی صهیونیسم است، اما همانطور که جرالد نادرل، یک نماینده‌ی یهودی کنگره در توضیح رأی مخالف خود به لایحه مذکور می‌گوید «اگر نویسندگان متن لایحه، کمترین آشنایی با تاریخ و فرهنگ یهودیت داشتند، باید می‌دانستند که یهودیت ضدصهیونیست، هرگز یهودستیز نبوده و نیست.» فقط برای نمونه، بسیار قبل‌تر از تصویب این لایحه و کمتر از دوهفته پس از عملیات طوفان الاقصی، جمعیت «صدای یهودیان برای صلح»، به عنوان «بزرگ‌ترین سازمان ضدصهیونیست یهودی پیشرو»، با شعار «به نام ما نه» و بست‌نشینی در کاخ کنگره یادآوری کردند که بسیاری از یهودیان همچنان با صهیونیسم، به عنوان ایدئولوژی تشکیل دولتی به نام یهودیت در سرزمین فلسطین که لاجرم به قیمت مالکیت‌زدایی و پاکسازی مردم بومی انجام می‌شود، مخالفند.

اما خود مفهوم صهیونیسم هم از ابتدای شکل‌گیری، محدود به ایدئولوژی دولت اسرائیل در شکل فعلی آن نبوده است. معروف است که آشر گینزبرگ، ملقب به احد همام، از اولین متفکران صهیونیسم و درعین حال به شدت مخالف صهیونیسم سیاسی، پس از سفری به فلسطین در سال ۱۹۱۱، یعنی ۳۷ سال پیش از تأسیس اسرائیل، نسبت به منازعه‌ای قریب‌الوقوع میان یهودیان و اعراب هشدار داده بود. مخاطب این هشدار البته صهیونیست‌های به اصطلاح عمل‌گرا نظیر تئودور هرتزل بودند. احد همام صراحتاً با هرگونه استفاده از نیروی نظامی و سیاسی شدن صهیونیسم مخالفت می‌کرد و ایده صهیونیسم برای او، جنبشی رمانتیک برای احیای زبان عبری، ارزش‌های یهودی و ارتباط معنوی جماعات یهودی با سرزمین مقدس بود. در مقابل، برای هرتزل، تصاحب سرزمین اولویت اول و آخر بود و در آرمان شهر یهودی که او در رمان «سرزمین جدید قدیم» تصویر می‌کند، مردم آلمانی‌زبانند و حتی زبان عبری اهمیت چندانی ندارد. نهایتاً صهیونیسم معنوی احد همام علیرغم محبوبیت اولیه میان یهودیان اروپا، از صهیونیسم سیاسی هرتزل که راهش را از ریشه‌های ادبی و رمانتیکش جدا کرده و با ایدئولوژی‌های رنگارنگ سیاسی، از بلشویسم روسی تا اسرائیلیسم مسیحی انگلیسی پیوند خورده بود، شکست خورد.

در سال ۱۹۷۵ میلادی، مجمع عمومی سازمان ملل قطع‌نامه ۳۳۷۹ را با ۷۲ رای موافق، ۳۵ مخالف و ۳۲ ممتنع تصویب، و در آن تصریح کرد که «صهیونیسم شکلی از نژادپرستی (راسیسم) و تبعیض نژادی است.» این قطع‌نامه دستاورد هم‌صدایی کم‌سابقه جهان سوم در فضای دوقطبی جنگ سرد بود که دیری هم نپایید و در سال ۱۹۹۱ میلادی و در پاسخ به شرط اسرائیل برای ورود به مذاکرات مادرید، پس گرفته شد. اما حالا و با گذشت ۵۰ سال، نیروهای متفاوتی بسیج شده‌اند که نه صهیونیسم، بلکه ضدیت با صهیونیسم را مصداق تبعیض نژادی و محکوم می‌دانند. نزدیک به یک ماه قبل، نمایندگان کنگره آمریکا با ۳۱۱ رای موافق، ۱۴ مخالف و ۹۲ ممتنع، لایحه‌ای را تصویب کردند که «با صراحت و قاطعیت اعلام می‌کند که ضدیت با صهیونیسم (صهیونیسم‌ستیزی) همان یهودستیزی است.» متن این لایحه، با زبانی صریح که تظاهرکنندگان حامی فلسطین را با لفظ «آشوب‌گر» و شعار «آزادی فلسطین از رودخانه تا دریا» را با تعبیر «رجزخوانی برای نابودی دولت اسرائیل و مردم یهود» توصیف می‌کند، کنشگران مدنی را هدف قرار داده و از بابت پیامدهای آن برای آزادی بیان، اعتراضات فراوانی را برانگیخته است. اما خطر اساسی‌تر این لایحه و اندیشه تدوین‌کنندگان آن، تحریف مفهوم تاریخی یهودستیزی از یک سو و تفسیر خاص از مفهوم صهیونیسم از سوی دیگر است.

مفهوم یهودستیزی، که ترجمه دقیق‌تر آن سامی‌ستیزی است، اساساً سنتی زائیده غرب و با ریشه‌هایی در الهیات مسیحی است که در تاریخ چندصد ساله آن، میان نفرت از یهودیان و نفرت از اعراب (سامی‌های مسلمان) تفاوت چندانی نیست. اما از آنجا که یهودیان تنها جمعیت سامی ساکن در اروپا بوده‌اند، همین جمعیت هم همواره هدف حملات نژادپرستانه از یوگروم‌های قرون وسطی تا هولوکاست قرن بیستم قرار گرفته‌اند. اگرچه این پدیده تاریخی یهودستیزی از مؤلفه‌های محوری

هلمنیسم به عنوان اسلاف «یهودیان ازخودبیزار» امروزی (امثال جمعیت صدای یهودیان برای صلح). اما از میان این همه دشمن تاریخی، این روزها در رسانه‌های صهیونیستی، دو مورد سروصدای بیشتری دارند: دشمن کمونیست و دشمن فاشیست.

دشمن اول شیطان کمونیسم است. برای بشو نویر، خبرنگار روزنامه‌ی هآرتص، نماینده طیف مترقی و صلح طلب مطبوعات اسرائیلی، مقایسه‌ی صهیونیسم با نازیسم یک «دروغ بزرگ سرخ» ساخته و پرداخته همان دشمن قدیمی است. از نظر نویر، روسیه‌ی شوروی که در نهادهای حقوق بشری نظیر سازمان ملل، به یهودستیزی متهم بود، برای آنکه حملات را علیه خود خنثی و اتهام متقابل علیه آمریکا علم کند، این دروغ بزرگ را به راه انداخت. اما باید از این خبرنگار پرسید، وقتی ارتش اسرائیل صدها مرد فلسطینی را، که دست‌کم دو کودک و یک معلول ویلچری در میانشان است، برهنه و دست‌بسته و با چشم‌بند در استادیوم برموک «تجمع» می‌کند، یا وقتی مقامات اسرائیلی از روز اول جنگ با افتخار سوگند می‌خورند که تمام شریان‌های حیاتی غزه را قطع کنند و مردمش را به عصر حجر برگردانند، تشخیص شباهت میان صهیونیست‌ها و نازیست‌ها چه نیازی به مداخله سرخ‌های دروغگو دارد؟ با این حال، احضار روح دشمن جنگ سردی برای اثبات این که دشمن فرضی یهودستیز همه‌جایی و همه‌زمانی است و مرد و

بنابراین، میان دو مفهوم یهودستیزی با تاریخ دور و درازش و صهیونیسم با تکثر تفاسیرش، پیوند سراسری وجود ندارد. اما حامیان اسرائیل با صدور این حکم که اولاً یک یهودی واقعی باید صهیونیست و ثانیاً یک صهیونیست واقعی باید حامی دولت اسرائیل باشد، موانع مفهومی را از سرراهشان برداشته‌اند تا یک بار برای همیشه نتیجه بگیرند که ضدیت با صهیونیسم یا همان دشمنی با دولت اسرائیل، معادل یهودستیزی است.

کم نیستند این دست «دشمنان فرضی» که دولت‌ها با علم کردنشان و با توسل به ملی‌گرایی افراطی و تعصب کورکورانه، مردم را برای مقاصد خود بسیج می‌کنند، و برای پیدا کردنشان هم رجوع به نطق آتشین هر سیاستمداری کافیست. اغلب هم اسامی این دشمنان فرضی به یک «ایسم» مخوف ختم می‌شود: جهادیسیم، کمونیسم و ... شاید در وهله نخست به نظر برسد تاریخ مصرف بعضی از این دشمنان گذشته و دیگر کارایی ندارند. اما نکته جالب اینجاست که یکی از کارسازترین ترفندها در باورپذیر ساختن یک دشمن فرضی، مخصوصاً زمانی که باید تجسم عینی این دشمن منهدم شود، توسل به دشمنان سابق است که هنوز در گوشه‌ی حافظه‌ها باقی مانده و با تلنگری کوچک احیا می‌شوند. اسرائیل هم برای قوام بخشی به دشمن فرضی خود، یهودستیزی، انواع دشمن‌های سلف را از گور برمی‌خیزاند؛ از روایت توراتی عمالیک که به‌کار توجیه نسل‌کشی می‌آید گرفته تا میتیوانیم (یهودیان یونانی‌نما) عصر



photo courtesy of zuma press

زن و کودک فلسطینی به عنوان تجسم عینی آن، سزاوار مرگند، اگر نه برای وجدان جهانی، ولی دست‌کم برای سربازان اسرائیلی مأمور کشتار، نرفند کارسازی است.

دشمن دوم شیطان فاشیسم است. اخیراً، سیاستمداران پوپولیست راست‌گرا در غرب این جمله‌ی جدید را یاد گرفته و مدام به خورد سرسپردگان مهاجرت‌پزیشان می‌دهند: اگر جهان سوم را راه بدهید، خودتان تبدیل به جهان سوم می‌شوید. در پس این جمله، ایده نژادپرستانه‌ای معروف به تئوری «جابه‌جایی بزرگ» وجود دارد که مبلغان آن معتقدند عده‌ای، احتمالاً اقلیت یهود حاکم بر دنیا، با واردات کلان مهاجران کشورهای عقب‌مانده به غرب، عامدانه به دنبال انقراض نژاد سفیدند. این که چطور جهان‌سومی‌های پاپتی می‌توانند غرب را با آن همه دبدبه و کبکبه متزلزل کنند و به جای آنکه خودشان هم‌رنگ غرب شوند، غرب را با خودشان هم‌رنگ کنند، این‌ها به کنار. به هر حال با رشد پوپولیسم، طنین‌اندازی این تئوری‌های نخ‌نما در گوشه و کنار جوامع غربی عجیب نیست. اما اتحادیه ضد افترا، سازمانی صهیونیستی که مأموریتش را مقابله با یهودستیزی و نفرت‌پراکنی اعلام می‌کند، مدعی است که گرچه این تئوری‌ها زمانی محدود به اقلیتی نژادپرست بود، اکنون بر افکار عمومی مسلط شده است. این درحالی‌ست که در میان ۴ مورد حمله‌ی تروریستی که با الهام از این تئوری رخ داده و اتحادیه ضدافترا آن‌ها را شاهد بر ادعای خود می‌گیرد، مرتکبین حمله در دو مورد یهودیان، یک مورد مسلمانان و مورد چهارم مهاجران آمریکای لاتین را دشمن نژاد سفید دانسته‌اند. فاشیسم هم مانند کمونیسم، مهر اعتبار دیگری بر دشمن فرضی یهودستیز و غربی می‌زند و نفرت لازم را برای کشتار دشمن عینی غیرغربی فراهم می‌کند.

کارکرد یهودستیزی برای دولت اسرائیل از ترسیم یک «دشمن فرضی» که همه دولت‌ها کمابیش به آن وابسته‌اند، فراتر می‌رود و به یک دشمن عینی و واقعی و سزاوار مرگ تبدیل می‌شود. در دوماه اخیر نشریات غربی بارها در سرخط‌های خبری از اوچ‌گیری یهودستیزی در جوامع خود خبر داده‌اند. اما مقابله با این دشمنی که در جامعه‌ی غربی سربرافراشته کجا صورت می‌گیرد؟ در فلسطین. یهودستیزی در آن سرخط‌های خبری چتر بسیار گسترده‌ای است که از کانیه وست و اشارتش به این تئوری توطئه‌ی قدیمی که دنیا دست یهودی‌هاست، تا فعالان حقوق بشری را که خواهان توقف ماشین کشتار اسرائیل علیه

مردم بی‌گناهند، دربرمی‌گیرد. اما این چتر گسترده‌ی روایی، نوبت به سیاست عینی و مقابله که می‌رسد، عملاً در یک هدف نظامی محدود تجسم می‌یابد، یعنی در مردم فلسطین که ۷۰ سال است مثل کتبه به سرزمین‌شان چسبیده‌اند. وقتی نوبت به ریشه‌کن کردن یهودستیزی می‌رسد، قرار نیست کارگاه درس تاریخ و تفکر انتقادی برای امثال کانیه وست و هواداران فاشیستش برگزار شود، بلکه کافی‌ست فلسطینی‌ها از سرزمین‌هایشان ریشه‌کن شوند. ملی‌گرایی بیگانه‌ستیز و شوونیستی گاهی فقط این پیامد را دارد که مرزبانان آمریکا با پناهنده‌های مرکزی مثل حیوان وحشی در قفس برخورد کنند، اما گاهی هم هدف و پیامدش جنایت جنگی و نسل‌کشی است و در این مواقع است که بیش از هر زمان، دشمن فرضی، عینیت می‌یابد.

اما سامی ستیزی واقعی، که مؤلفه‌های آن چه در میراث ملموس استعمار، از مأموریت‌های لونس در عربستان تا کیسینجر در ویتنام، و چه در میراث ناملموس استعمار، از کم‌دی الهی دانته تا ارباب حلقه‌های تالکین، قابل ردیابی است، هنوز هم وارثانی دارد که نه در یهودستیزی دشمنان اسرائیل بلکه در عرب‌ستیزی دوستان اسرائیل بروز می‌کند. گاهی سامی ستیز واقعی خود ماییم که نیروهای مقاومت را مقصر جنایات اسرائیل در غزه می‌دانیم، گویی باورمان شده که عقل ما و با بولتن‌نویس‌های نیویورک‌تایمز و واشنگتن‌پست بیشتر از عقل رزمنده‌ای می‌رسد که یک عمر در اشغال زیسته و اشغال‌گرانی را که همه چیزش را ربوده‌اند بهتر از هرکسی می‌شناسد. سامی ستیزی یعنی بدانیم که بعد از دهه‌ها غارت، تمام سرمایه یک فلسطینی جان خودش و خانواده‌اش است و بازهم از سپر انسانی حرف بزنیم. سامی ستیزی یعنی وقتی که سامی فلسطینی با دست خالی کیلومترها تونل حفر می‌کند و سال‌ها محاسبه می‌کند تا بهینه‌ترین ضربه‌ی ممکن را به متجاوز وارد کند و بازهم به وحشی‌ترین شکل ممکن قتل عام می‌شود، تقصیر را از کم‌عقلی خودش بدانیم، نه از اشغالگر عاقل و قابل پیش‌بینی.

مقاومت مردنی نیست

وقتی مسئله یک ملت «بقا» است؛ هیچ هزینه‌ای هنگفت نیست



من معتقدم که طوفان الاقصی یک حرکت صد درصد فلسطینی بوده و دلایل آن نیز واضح است. به تحلیل من گروه‌های گوناگون مقاومت به نیابت از ایران عمل نمی‌کنند، اگر قرار بود این گروه‌ها به نیابت از ایران دست به کاری بزنند، قطعاً زمانی را انتخاب می‌کردند که ایران بیشترین نیاز را به عملیات داشت. وقایعی نظیر شهادت سردار سلیمانی، فشارهای آمریکا هنگام خروج از برجام و به شهادت رساندن شهید فخری‌زاده. درست زمانی که ما نیازمند پاسخ به اقدامات اسرائیل یا آمریکا بودیم، معنی گروه نیابتی این است که در چنین شرایطی به نیابت از شما عمل کند.

این گروه‌ها بر اساس منافع خودشان عمل می‌کنند حتی زمانی که منافع ما و ایشان هم‌سو نباشد، آن‌ها منافع خود را دنبال می‌کنند. کما اینکه حماس در قضیه بشار اسد در سوریه مخالف با منافع ما رفتار کرد. از همین رو شما گروه نیابتی را پیدا کنید که چنین اختیاری را داشته باشد و بر اساس شرایط خودش اقدام نماید.

زمانی که ایران قصد مقابله با آمریکا در افغانستان را داشت، گروه‌های دوست ایران همراه نشدند. در عراق نیز چنین بود. این موضوع نشان دهنده این واقعیت است که ایران گروه نیابتی ندارد. گاهی اوقات ایران اهداف مشترکی با برخی از گروه‌ها دارد که در آن حوزه مشخص با یکدیگر همکاری می‌کنند اما در حوزه‌های دیگر ممکن است اهداف مشترک و همکاری نداشته باشند.

لذا اگر بخواهیم دلیلی برای حمله ۷ اکتبر پیدا کنیم باید به دنبال دلیل فلسطینی باشیم و بعد بسنجیم که این عملیات به منافع چه کشوری خدمت کرده است. اینجاست که من اعتقاد دارم حمله ۷ اکتبر شاید بیش از همه برای روسیه مفید بوده است.

این بدان معنا نیست که حماس برای خوش آمد روس‌ها دست به چنین اقدامی زده باشد، حتماً باید دلیل دیگری داشته باشد. به عقیده من تئوری توطئه دلیل خوبی برای شرح این

حمله بی‌سابقه حماس به نواحی جنوبی سرزمین‌های اشغالی در ۷ اکتبر سال گذشته میلادی را به یقین می‌توان نقطه عطفی در تاریخ مبارزه ملت فلسطین و تغییردهنده بسیاری از روندهای منطقه‌ای و جهانی در نظر گرفت. در شرایطی که با سیاست‌های صهیونیست‌گرایانه دولت دونالد ترامپ در ایالات متحده در حساسیت‌زدایی از مسئله فلسطین با روندهایی همچون عادی‌سازی روابط و به رسمیت شناختن قدس به عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی آرمان فلسطین به فراموشی سپرده می‌شد؛ عملیات طوفان الاقصی بار دیگر آرمان فلسطین را در افکار عمومی جهانی زنده کرد.

فهم رویه‌های منجر به این طغیان و تبعات احتمالی آن برای منطقه و جهان موضوعی است که محمد جهاد و امیرحسین ابراهیمی حول محور آن با محمد جواد ظریف، عضو هیئت علمی دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران با گفتگو نشستند. مشروح این گفتگو ذیل این مطلب تقدیم حضورتان می‌گردد.

✦ محمد جهاد: پرسش‌های اصلی این گفت‌وگو درباره ابعاد سیاسی-امنیتی عملیات ۷ اکتبر ۲۰۲۳ حماس علیه اسرائیل موسوم به «طوفان الاقصی» و بررسی پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی آن است. یکی از موضوعات بحث برانگیز راجع به این اقدام از ابتدا نقش احتمالی بازیگران ثالث در این غائله است از سوی دیگر تأثیرات امنیتی و سناریوهای پیش‌روی آینده نظم در منطقه محت مهمی است که در ساحتی از تحلیل لازم است بدان پرداخته شود. در این اثنا حقایق به وقوع پیوسته جنگ تاکتونی و حیات آبی حماس نیز درخور توجه می‌باشد.

✦ از نظر جناب‌عالی آمريت و عاملیت عملیات طوفان الاقصی با ایران بوده است یا روسیه، استدلال و فکر پشت این حمله چیست؟

واقعہ نیست.

شده‌اند، هنوز از حماس دفاع می‌کنید و حتی حمایت خود را افزایش می‌دهید.

تا آنجا که به نظر می‌رسد و ظواهر امر در تمام نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد، مردم فلسطین از حماس حمایت می‌کنند لذا نباید به دنبال آمریت و عاملیت دیگران باشید.

✦ محمد جهاد: طوفان الاقصی تا چه اندازه موجب غافلگیری اسرائیل شد؟

در واقع امر همه از این اقدام متحیر و متعجب شدند و با یک پدیده غیرقابل انتظاری مواجه گردیدند. اسرائیلی‌ها اطلاعاتی داشتند که قرار است اتفاقی بیفتد ولی باور نمی‌کردند که چنین اقدامی به وقوع بپیوندد.

سال ۲۰۱۷ نتانیاهو سخنرانی در کنست دارد در آن‌جا اشاره می‌کند که نیروهای مقاومت با پاراگلایدر در [اراضی اشغالی] می‌آیند. این نشان می‌دهد که این اقدام برای اسرائیلی‌ها دور از انتظار نبوده است اما در باورشان نمی‌گنجید که حماس دست به چنین کاری بزند.

حماس نیز تکنیک‌هایی را در این حمله به کار برده است، نخست اینکه در دو سال اخیر هیچ عملیاتی انجام نداده است. حتی حماس از عملیات جهاد اسلامی حمایتی نکرد و تمام تمرکز خود را روی این قضیه گذاشته بود. در این میان اسرائیل گمان می‌برد که حماس همچون گروه فتح بدلیل مسئولیت اداره غزه بیش‌تر نگران تأمین خوراک مردم است. فهم این نکته اهمیت والایی دارد که بدانیم کسی جز حماس و آن هم شاخه نظامی‌اش این عملیات را طراحی نکرده است.

توجیه کافی علی‌الارض هم وجود دارد که به دنبال تئوری توطئه نگردیم. موضوع فلسطین به فراموشی سپرده می‌شد و از صدر فرو افتاده بود. اسرائیل نیز روی این قضیه متمرکز بود و به کمک روند سازش به فراموشی فلسطین کمک می‌کرد. فلسطینی‌ها با موضوع مرگ و زندگی روبرو بودند و در این موضوع مهم، هزینه دیگر معنی نمی‌دهد.

هنگامی که مسئله «بقای یک ملت» مطرح می‌شود، هزینه‌های بعدی و حتی تمامیت ارضی هم کنار می‌رود. از دست دادن سرزمین وقتی مهم است که بقا در خطر نباشد، وقتی بقا به خطر بیافتد موضوع تمامیت ارضی مسئله دوم می‌شود.

✦ امیرحسین ابراهیمی: آیا واکنش همه‌جانبه اسرائیل نسبت به طوفان الاقصی به حذف حماس انجامید؟

سؤال مهم‌تر این است که حماس برای این عملیات چه دلایلی داشت؟ نخست آن‌که توجیه صحت و یا عدم مصلحت این عملیات بر عهده مردم فلسطین است. در حال حاضر شاهدیم که حمایت از حماس در فلسطین بعد از این اقدام به شدت افزایش پیدا کرده است؛ هم در کرانه باختری و هم در غزه. جالب اینجاست که این حمایت در کرانه بیش از غزه به چشم می‌آید. مردم غزه و البته کرانه هزینه می‌دهند، تعداد زیادی از افرادی که دستگیر یا کشته شده‌اند از کرانه باختری بوده‌اند ولی به هر جهت در هر دو منطقه حمایت از حماس به شدت بالا رفته و این نشان دهنده آن است که مردم آنجا علی‌رغم هزینه‌ای که داده‌اند از سیاست‌های اخیر حماس ناخشنود نیستند.

✦ امیرحسین ابراهیمی: چرا با وجود هزینه‌های جانی و تلفات سنگین جنگ، تاکنون مردم فلسطین به پشتیبانی خود از حماس ادامه می‌دهند؟

آقای نتانیاهو در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد نقشه‌ای را بالا برد و در آن نشان داد که مسئله فلسطین تمام شده است. کل اراضی ۴۸ و ۶۷، یعنی غزه و اراضی ۴۸ اسرائیل و هم کرانه باختری را به رنگ سبز نمایش داد و گفت این‌ها که مناطق ماست و با بقیه جهان عرب هم مشکلی نداریم، ۲ درصد هم فلسطینی‌ها هستند که مهم نیست، آن‌ها بالاخره مجبورند تکلیف خود را روشن کنند.

مردم فلسطین با یک دعوای مرگ و زندگی روبرو بودند. ضمن این‌که از دست دادن حیات انسانی بسیار بسیار اهمیت دارد لیک خودشان باید پذیرای تصمیم خود باشند. ما نمی‌توانیم در تهران بنشینیم و بگوییم شما چرا این همه قربانی را پذیرفتید، حتماً ما ناراحت هستیم که مردم فلسطین کشته شده‌اند ولی نمی‌توانیم به آنها بگوییم که چرا در حالی‌که بچه‌های شما کشته



Benjamin Netanyahu, United Nations General Assembly, (Bryan R. Smith / AFP). ۲۰۲۳. ۲۲. Friday, Sept

و حتی یهودیان به اعتراضات پیوستند.

اسرائیل دو ستون سیاست هفتاد ساله خود را که با تمسک به آن در جنگ علیه دولت‌ها، به استثنای مقاومت، پیروز شده است را حالا از دست داده است و اکنون شرایط جدیدی حاکم است.

بی‌گمان در هر دعوایی دو طرف بازنده‌اند، جنگ، بازی «برد - باخت» نیست، بازی «باخت - باخت» است. نمی‌توان با استناد به باخت - باخت بودن جنگ از خود دفاع نکرد. حماس و فلسطین را هم باید در این موقعیت دید، تاریخ از ۷ اکتبر شروع نشده است، تاریخ بسیار قبل از آن شروع شده و در این مدت اسرائیل دائماً غزه را کوییده است، از سال ۲۰۰۵ و خروج از غزه، تا امروز این منطقه در محاصره اسرائیل و به‌نوعی زندان بزرگ بوده است.

✦ محمد جهاد: آیا شباهتی به لحاظ پیامدهای امنیتی بین طوفان الاقصی و یازده سپتامبر ۲۰۰۱ می‌شود یافت؟

آنچه که در یازده سپتامبر اتفاق افتاد حرکتی بود علیه مردم و اثراتی هم داشت برای امنیت آمریکا. آن چیزی که امنیت آمریکا را از بین برد، اتفاقاً جنگ افروزی این کشور بود. اقداماتی که واشنگتن به بهانه یازده سپتامبر انجام داد تا سلطه خود را از طریق جنگ بر دنیا حاکم کند، شکست خورد.

نقشه اسرائیل محکوم به شکست خواهد بود اما این بدان معنا نیست که عملیات یازده سپتامبر را می‌توان با طوفان الاقصی مقایسه کرد. طوفان الاقصی یک مقاومت مشروع است در برابر سلطه بیگانه و یازده سپتامبر یک عملیات تروریستی علیه مردم بود.

✦ امیرحسین ابراهیمی: اثرات امنیتی این موضوع برای غزه چیست؟ آیا شبیه به حضور آمریکا بعد از یازده سپتامبر در خاورمیانه است؟

گزارش بیکر - هملتن، بعد از حمله آمریکا به عراق نشان می‌دهد که این سیاست، شکست خورده است. آمریکایی‌ها نیز هشدار دادند که شما در دامی که ما در یازده سپتامبر افتادیم قرار نگیرید. هم‌اکنون در آمریکا اجماع نظر است که اقدامات این کشور بعد از یازده سپتامبر به ضرر آن‌ها تمام شده است. بعد از آن اتفاقات آمریکا از جنگ فراری است و به‌دنبال آن نمی‌رود. این بدان معناست که اتفاقاتی که در ۲۰۰۱، ۲۰۰۳ و بعد از آن به وقوع پیوست به‌نوعی سندروم ویتنام را در آمریکا زنده می‌کند و یادآور می‌شود که جنگ برای آمریکا مضر است.

به‌نظر من هیچ گروه مقاومتی از بین نمی‌رود، اسرائیل در سال ۱۹۷۸ میلادی با این ادعا که می‌خواهیم جلوی برد موشک‌های فلسطینیان را بگیریم تا رودخانه لیتانی در لبنان پیش آمد. در سال ۱۹۸۲ میلادی بی‌برد که این اقدام فایده‌ای ندارد و این بار بیروت را درنوردید. یاسر عرفات را نیز به تونس فرستاد. یعنی از کنار سرزمین‌های اشغالی جنبش فلسطینی را خارج کرد. در بی‌این اقدام اسرائیل حزب الله و سپس جهاد اسلامی و حماس و انتفاضه‌ها شکل گرفت. باید دریافت که جنبش مقاومت را نمی‌توان از بین برد.

حماس در سه سطح فعالیت دارد: حماس سیاسی، حماس مقاومت، حماس اداری.

در طول زمان ممکن است حماس اداری از بین برود. اتفاقاً اگر چنین روی دهد، حماس سیاسی و مقاومت، قدرت مانورشان بیشتر خواهد شد.

✦ محمد جهاد: شما حاکمیت در غزه را دست کدام یک از حماس‌ها می‌دانید؟

پاسخ حماس اداری است چون حماس سیاسی که در دوحه نشسته است. این حماس اداری است که مسئول تأمین خوراک و نان و آب و کار و شغل فلسطینی‌ها است.

بنابراین دست حماس اداری در ورطه مقاومت به این دلیل بسته است و من معتقدم که پس از طوفان الاقصی، حماس اداری نخواهد بود اما حماس سیاسی و حماس مقاومت به تشخیص مردم و حماس تقویت خواهد شد حتی اگر دیگر حماس اداری، اداره غزه را بر عهده نداشته باشد.

در نگاه تحلیلی تصمیم به جنگ، تصمیم مردم فلسطین بوده است به ما هیچ ربطی ندارد که بگوییم این تصمیم خوب بوده است یا بد، اما ما به‌عنوان تحلیلگر می‌توانیم به آثار این تصمیم بپردازیم.

نخست این‌که از محو شدن فلسطین در صفحه تاریخ ممانعت به عمل آورد. دومین اثر را می‌توان در اسرائیل جست. مظلوم‌نمایی و ایده شکست‌ناپذیری اسرائیل نابود شد. با وقوع عملیات ۷ اکتبر اسرائیل از طرح مسئله شکست‌ناپذیری ناکام ماند. این وحشی‌گری‌ها به این سبب است که ایده شکست‌ناپذیری خود را از نو بنیان کند. بر واضح است که از طرح مجدد ناتوانند و به اذعان خودشان دیگر قابل احیا نیست. اسرائیل با مظلوم‌نمایی ظرف یک هفته به جنایات هولناکی دست زد اما با واکنش وسیع در جهان غرب مواجه شد

چپ اروپایی، نفس لَوّامه و مناقشه‌ی خاورمیانه



Photo generated by AI

ایجاد «شوک فرهنگی» در محیط پادگان است. فرمانده فلسطینی بعد از مدتی کلنجر بی حاصل، عذر بچه‌مبورهای آلمانی را می‌خواهد.

۲. با ظهور و تقویت رویکردهای جهان‌سوم‌گرا و پسااستعمارگرا از میانه‌ی قرن بیستم (پس از جنگ جهانی دوم)، چپ‌گرایان در نقش وجدان معذب و «نفس لَوّامه»ی غرب به تبلیغ این ایده مشغول شدند: «پیشرفت و برخورداری در غرب محصول ستم و استعمار است و خلق‌های آسیا و آفریقا قربانیان این روند هستند. مرّوت اقتضا می‌کند امروز که دیگر کار از کار گذشته، لااقل به جبران گذشته‌ی خون‌بار و رفتار ناعادلانه‌ای که با ملت‌های این منطقه کرده‌ایم، به آن‌ها کمک کنیم به آزادی و استقلال برسند.»

مشکل از این‌جا ناشی می‌شود که به استناد این وجدان معذب، هم می‌توان از اسرائیل دفاع کرد و هم از فلسطین. چپ اروپایی، به ویژه نمایندگان مکتب فرانکفورت (مانند تئودور آدورنو) به عنوان نماد و نماینده‌ی وجدان معذب اروپایی، عمیقاً درگیر تجربه‌ی هلوکاست بوده‌است. آدورنو معتقد بود: «پس از تجربه‌ی آوشویتس، شعر سرودن نیز نوعی توخّش است.»



دکتر سعید انوری

دانش‌آموخته حقوق، علوم سیاسی و مطالعات کشورهای آلمانی زبان دانشگاه تهران

۱. اولی ادل^۱ در فیلمی داستانی درباره‌ی تاریخ سیاسی آلمان دهه‌ی ۱۹۷۰، مواجهه‌ی تعدادی از جوانان رادیکال و چپ‌گرای اروپایی را با مبارزات مردم فلسطین به تصویر می‌کشد. در بخشی از فیلم عقده‌ی بادر-ماینهوف (۲۰۰۸) کمونیست‌های جوان آلمان غربی که بر امپریالیسم شوریده‌اند و برای ساختن جهان آلمانی، اسلحه به دست گرفته‌اند برای کمک به «خلق قهرمان فلسطین» و فراگیری فنون مبارزه‌ی مسلحانه به یکی از اردوگاه‌های جنبش الفتح در کشور اردن می‌روند و دوره‌ی آمادگی نظامی را آغاز می‌کنند.

دو عامل مهم، روابط چریک‌های اروپایی را با فرمانده فلسطینی اردوگاه دست‌خوش بحران می‌کند:

یکم. جوانانی که در یک کشور لیبرال دموکراتیک زندگی کرده‌اند و بر پدران خود شوریده‌اند، تحمّل زندگی در پادگان‌های خاورمیانه را ندارند. آن‌ها برای شورش‌گری آمده‌اند، نه فرمان‌پذیری؛ فرمانده فلسطینی نمی‌تواند چریک‌های خوش‌تیپ و کتاب‌خوان آلمانی را قانع کند که مطابق ضوابط تمرین کنند، از فاصله‌ای معین به سمت سیبل (هدف) تیراندازی کنند و روی خطی مستقیم بدونند.

دوم. جوانان موبور (دختر و پسر) در سراسر اروپای دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ درگیر انقلاب جنسی هستند و «هنجارشکنی» در این حوزه را بخشی از کنش آزادی‌خواهانه‌ی خود می‌دانند. گروه چریک‌هایی که از آلمان غربی به اردن آمده، مختلط است. اعضای گروه، در وضعیتی توصیف‌ناپذیر به پشت بام خوابگاه پادگان، حتمّ آفتاب می‌گیرند و از خورشید دل‌انگیز خاورمیانه بهره‌مند می‌شوند. جوان‌های مسلمان فلسطینی با شرم و حسرت، ناظر این صحنه‌های ناگفتنی هستند و این به معنای

درگیری با چنین تجربه‌ی مهیبی، به معنای تعهد و مسئولیت ویژه‌ی اروپا (خصوصاً آلمان) است در برابر حفظ آن چه «موجودیت دولت یهود» خوانده می‌شود. به استناد همین تجربه است که آنگلا مرکل، صدراعظم پیشین آلمان در سخنرانی خود (۲۰۰۸ اورشلیم) می‌گوید: «مسئولیت در قبال حفظ موجودیت اسرائیل، بخش جدایی‌ناپذیر از بنیان موجودیت دولت فدرال آلمان است». امروز نیز همین تجربه است که یورگن هابرماس (تنها نماینده‌ی زنده‌ی مکتب فرانکفورت) را به حمایت از اسرائیل در برابر مقاومت فلسطین وامی‌دارد. فیلسوف آلمانی در بیانیه‌ی مشترک «اعلام همبستگی با اسرائیل» می‌نویسد: «هدف غایی و نهایی حماس، نابودی زندگی یهودیان به طور کلی است؛ همین امر نیز اسرائیل را به واکنشی چنین شدید واداشته‌است».

جنبه‌های سوسیالیستی اسرائیل در نخستین سال‌های تأسیس، بخشی از نیروهای چپ را به سمت همدلی با صهیونیسم سوق می‌داد. خلیل ملکی در اوائل دهه‌ی ۱۳۴۰ پس از سفر به اراضی اشغالی، در سلسله یادداشت‌های «دیداری از ارض موعود» (مجله‌ی علم و زندگی)، اسرائیل را به دلیل «برخورداری از مزارع اشتراکی» و «فعالیت مقتدرانه‌ی احزاب و روشنفکران چپ» به عنوان نمونه‌ای موفق از سوسیالیسم در خاورمیانه معرفی می‌کند و امیدوار است که اعراب نیز بتوانند با این «دولت مترقی» کنار بیایند.

سال ۱۳۴۹ داریوش آشوری در یک سخنرانی پیرامون مناقشه‌ی خاورمیانه می‌گوید: «ما، یعنی کسانی که زیر تأثیر سوسیال دموکراسی اروپایی و نیز عقده‌ی گناه اروپایی در مورد جنایات ضدیهود قرار داشتیم متوجه این واقعیت نبودیم که مظلومان نیز به نوبه‌ی خود می‌توانند ظالم شوند».

امروز نیز پیکار میان ارتش اسرائیل و مقاومت فلسطین، چپ اروپایی را دچار انشقاق کرده‌است. نشریه‌ی «تاگس تسایتونگ آلمان» در گزارش ویژه‌ی خود پیرامون موضع‌گیری جریان‌های سیاسی-فرهنگی اروپا درباره‌ی جنگ اخیر می‌نویسد: «چپ‌ها با آن‌که خشونت و تروریسم حماس را می‌بینند، با توسل به موضوعاتی مانند «اشغالگری» و «حق دفاع مشروع» تلاش می‌کنند طرف فلسطینی را تبرئه کنند. برخی دیگر نیز لفظاً به حق اسرائیل برای دفاع از خود اذعان می‌کنند اما در ادامه، آن قدر «اما» و «اگر» به مسئله اضافه می‌کنند که جای تروریست و قربانی ترور با یکدیگر عوض می‌شود. در مجموع باید اعتراف کرد که یهودستیزی و بی‌زاری از اسرائیل، در میان بخشی از چپ‌های

آلمان و اروپا بسیار عمیق و ریشه‌دار است». ژان لوک ملانشون از رهبران سوسیالیسم فرانسوی همچنان در برابر فشارهای شدید رسانه‌ای مقاومت می‌کند و به محکوم کردن حماس تن نمی‌دهد. روزنامه‌ی گاردین (۲۷ اکتبر) می‌نویسد: «موضع‌گیری ملانشون برای چپ فرانسوی ماهی‌آبروزی است. او نیز مانند راست‌گرایان افراطی فرانسه - مارین لوپن و جبهه‌ی ملی - دچار عارضه‌ی یهودستیزی است».

۳. افول چپ و تضعیف شدید حزب کارگر در ساختار سیاسی اسرائیل، برای چپ اروپایی یک تراژدی است. بدون شک اگر امروز به جای یک کابینه‌ی راست‌گرای افراطی، دولتی چپ‌گراتر در تل‌آویو حاکم بود، بخش وسیع‌تری از چپ اروپایی در موضع «همبستگی با اسرائیل» قرار می‌گرفت. اما در هر حال توجه به این نکته ضروری است: چپ اروپایی هرکجای این مناقشه که بایستد، به یک منبع واحد متصل است؛ عذاب وجدان تاریخی.

بعید نیست همدلی و همراهی نیروهای چپ در پایتخت‌های اروپایی، هواداران مقاومت فلسطین را به نقش‌آفرینی این جناح امیدوار کرده‌باشد. ضرورت‌های کنش‌گری میدانی نیز حاکی از همین واقعیت است: در برپایی راه‌پیمایی‌های حمایت از غزه، در کنار نمادهای اسلامی و عربی، میدان‌داری جوانان سرخ‌پوش بسیار پررنگ است. نباید از یاد برد که احتمالاً در هر خیزش ضدسیستم در کشورهای اروپای غربی، همین جوانان خشمگین به میدان می‌آیند. مسئله‌ی فلسطین، برای نیروهای ضدساختار در اروپا مسئله‌ای فرعی است؛ اصل مطلب همچنان شورش بر پدران است و خیزش علیه ملال و یک‌نواختی زندگی در پایتخت‌های سرمازده‌ی لیبرال دموکراتیک.

اگر قرار باشد آزمایشی به سبک فیلم بادرماینهوف را تکرار کنیم، می‌شود این صحنه را تجسم کرد: چند جوان اروپایی، از حامیان مقاومت فلسطین، که از تکرار ملال‌آور بازی احزاب در اروپای غربی خسته شده‌اند، برای مشارکت در مبارزه‌ی مسلحانه با اشغال‌گری اسرائیل به منطقه سفر می‌کنند؛ فقط با این تفاوت که این بار میهمان تونل‌های زیرزمینی خواهند بود و از خورشید تابان و حَمَام آفتاب بر پشت بام اردوگاه خبری نخواهد بود.

در آزمایش فرضی، تماشای مواجهه‌ی «نسل زد» اروپایی با زندگی در زیرزمین مقاومت، آموزنده خواهد بود: آزمونی برای تاب‌آوری وجدان معذب نیروهای مترقی در برابر دیوارهای تنگ و هوایی که به سختی قابل تنفس است!

تقلا برای ماندن در حافظه تاریخ

فرصت‌های عملیات «طوفان الاقصی» برای منافع ملی ایران چیست؟

برسازی کرده است، کنگره «بال» که در سال ۱۸۷۹ میلادی به ریاست تئودور هرتزل روزنامه نگار و نویسنده مجاری تبار و مؤسس صهیونیسم سیاسی مدرن در سوئیس برگزار شد پرده از هدف صهیونیسم به منظور ایجاد یک کشور یهودی در فلسطین برداشت و بعداً زمینه‌ساز ارضای نیاز حیاتی آن‌ها یعنی پر کردن خلأ یک ساختار شبه دولتی بوسیله «سازمان جهانی صهیونیسم» شد و بعدها نیز با اعلامیه بالفور، قرارداد سایکس-پیکو، قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ پیرامون طرح کمیته فلسطین برای تقسیم آن به دو منطقه؛ یکی تحت حکومت یهودیان و دیگری تحت حکومت فلسطینیان و در نهایت تشکیل اسرائیل در ۱۴ مه ۱۹۴۸ میلادی، این خط و جریان سازمان‌یافته تاریخی را برای ظهور و پیدایش فتنه و رخت بر بستن آرامش از این خطه تکمیل کرد.^۲



Leopold Pilichowski, Portrait of Theodore Herzl | Ben Uri Gallery



دیر انجمن علمی روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

اقدام شاخه نظامی حماس علیه اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ با نظاره‌ای بر تاریخ بلند ملت‌های خاورمیانه، دفاع و واکنشی فطری برای حراست از ارزش‌های حیاتی ملت فلسطین و کوششی برای ماندن در خاطر جهان و فراموش نشدن از هستی بود؛ جدیدترین نظرسنجی‌های صورت گرفته توسط مرکز تحقیقات سیاست و نظرسنجی فلسطین (PCPSR) نشان می‌دهد بیش از ۷۰ درصد مردم این اقلیم حامی عملیات طوفان الاقصی و حمله به اسرائیل بوده‌اند^۱ که این امر اراده جمعی و وجاهت عمومی حمله حماس را توجیه می‌کند.

تاریخ چند سده اخیر گواه تقلا و بورژوازی یهود برای در اختیار گرفتن یهودیان جهان و همبستگی با قدرت‌های بزرگ بوده است؛ از علنی شدن اولین تلاش‌های شکست خورده یهودیانی مانند جوزف نونفردافوسکا در جزیره کوراکانو در سال ۱۶۲۱، سورنیام در سال ۱۶۵۴ و همچنین فعالیت‌های دیوید نانسی در گویان فرانسه به سال ۱۶۵۹ برای تشکیل یک مهاجرنشین یهودی تا تأسیس «انجمن کتاب مقدس»، «کانون فلسطین» و «نهضت عشاق صهیون» در دوران زمامداری عثمانی و همچنین نهضت پیشتازان بیلو^۳ که پس از مهاجرت به فلسطین نخستین دهکده‌ها و مستعمره‌های یهودی‌نشین را به وجود آوردند جملگی حاکی از کوشش و تکاپویی تاریخی در راستای تبلیغ و اشاعه تفکر صهیونیسم برای تاریخ‌سازی و تئوریزه کردن ایده باگشت یهودیان به ارض موعود است.

فلسطین امروز آستان کشت و کار سازمان‌یافته و هماهنگ فرقه‌ای است که پیش از فروپاشی عثمانی و پس از آن همواره در جریان تاریخ به طرق گوناگون خود را بوسیله ایجاد نهضت‌ها، سازمان‌ها و انجمن‌ها و تلفیق تاریخ‌سازی و ناسیونالیسم باآفرینی و

1- <https://nationalpost.com/news/world/israel-middle-east/nearly-75-of-palestinians-poll-ed-say-hamas-was-right-to-attack-israel-on-oct-7>
2- Bilu
نک: کریمی کامکار، محمد (1383) شکل‌گیری حکومت و نیروهای مسلح اسرائیل، تهران: مجله زمانه، ش ۲۰- ۳

دو کشور مواهب بسیاری را در حوزه‌های ژئوپلیتیکی و اقتصادی نصیب طرفین به‌ویژه اسرائیل خواهد کرد، اظهارات بنیامین نتانیاهو در خصوص ایجاد کریدور اقتصادی به اروپا از مبدأ عربستان سعودی با همکاری اسرائیل مؤید این ادعا در بعد اقتصادی است و البته نقش حمایت‌گرایانه واشنگتن که به شدت نگران ثبات دلار و به خطر افتادن هژمونی آن و از سوی دیگر استفاده از منابع مالی گسترده سعودی‌ها است را نباید در میل این کشور به ترغیب طرفین به عادی‌سازی روابط از نظر دور داشت.

روند روبه‌رشد روبه‌های تهاجمی اسرائیلی‌ها علیه ملت فلسطین علاوه بر ایجاد نگرانی برای جامعه جهانی چالش‌های جدی را در روند عادی‌سازی روابط راض- تل‌آویو ایجاد کرده است. وقوع عملیات نظامی طوفان الاقصی به‌طور چشم‌گیری توانست تعمیق پیوندهای دو کشور را به تعویق بیندازد و از منزوی شدن هرچه بیشتر ایران و کم‌رنگ شدن نقش آن در معادلات جلوگیری کند، وارونه شدن جایگاه اسرائیل و ایران در بازی انزوا اولین منفعت غیر مستقیم را برای تهران به ارمغان آورده است.

در قاعده دیگر این بازی تحرکات تجزیه‌طلبانه اسرائیل در مرزهای جغرافیایی ایران موضوعیت می‌یابد. حضور تل‌آویو در منطقه استراتژیک قفقاز جنوبی در سال‌های اخیر و تحریض، تحریک و تجهیز بازیگران این ناحیه با اهداف تجزیه‌طلبانه علیه تمامیت ارضی ایران تهدیدات جدی را برای ما به ارمغان آورده است. فشارهای زیادی که اسرائیل در «آذربایجان جنوبی» متوجه ایران ساخته است لازم می‌نماید میدان بازی از مناطق ایران به جای دیگری کشیده شود. قمار که الان در مرزهای اسرائیل بازی می‌شود و نه ایران؛ برانداشیفیر تئوریسین اسرائیلی که در بنیاد دموکراسی آمریکا فعالیت دارد و یکی از مشاورین ارشد دولت در اسرائیل و باکو است، مسئولیت تحرکات قومیتی و تجزیه‌طلبانه علیه ایران را به عهده گرفته و استراتژی‌های ضد ایرانی را هدایت و راهبری می‌کند، شیفر توجه بسیاری ویژه‌ای به باکو دارد یعنی سرزمینی در آن سوی ارس که از حدود یک قرن پیش به عمد آذربایجان نام‌گذاری شده تا زمینه برای جداسازی آذربایجان واقعی از کشور ما و جعل هویتی و تاریخی در آن فراهم کند.

این مهره اسرائیل در کتابی تحت عنوان «مرزها و برادران، ایران و چالش هویت آذربایجانی» با جعل واقعات تاریخی و تمدنی منطقه قفقاز، یکی از عوامل سرکوب و خشونت بر اتنیک، آذربایجانی را ایرانیان می‌داند، او هر نوع مقابله‌ای با فعالان تجزیه‌طلب را به معنای نبود دموکراسی دانسته و این برخورد قانونی را «سرکوب توسط قدرت مرکزی فارس‌ها» معرفی می‌نماید.^۴ در مواردی که اشاره رفت تنها



در این کشاکش و مشاجره تاریخی، پرخاش و واخواهی حیات سرزمینی و مجاهدت برای فراموش نشدن، خیری در برابر شر، هنجاری در برابر ناهنجاری و طبیعی در برابر حضور غیرطبیعی فرقه صهونیسم در این مرزوبوم است؛ بنابراین «طوفان الاقصی» با ابتنای به حقیقت و درازای تاریخ این خطه نه تهاجم که دفاع مشروع از ارزش‌های حیاتی یک ملت است که به‌طور مستمر و همیشگی در معرض تهدید، تخریب و انهدام بوده‌اند.

باگذشت چندین ماه از این غائله آنچه از ابتدای این عملیات تاکنون در محوریت موضوعات دخیل این جنگ قرار دارد نقش ایران در این ماجرا و پیامدهای مختلف آن برای کشور ماست.

هم‌زمان با آغاز درگیری تا به امروز موضع اعلامی و رسمی ایران عدم مداخله در این عملیات بوده است فارغ از هرگونه تلاشی برای صحت‌سنجی این مدعا آنچه در این مرقومه آورده خواهد شد برشمردن بخشی از نتایج قابل رؤیت و عینی این غائله برای سیاست‌های منطقه‌ای و بازدارنده ایران است.

پرسش اساسی این است که وقوع عملیات ۱۷ اکتبر چه فرصت‌هایی را برای تأمین منافع فراملی ایران در صحنه بین‌المللی فراهم کرده است؟

در جواب این پرسش می‌توان چنین استدلال کرد که طوفان الاقصی بخش قابل توجهی از منافع و اهداف ایدئولوژیک و امنیتی- نظامی جمهوری اسلامی ایران را حداقل در کوتاه مدت تأمین کرده است.

در ساحت تحلیل مناسبات منطقه‌ای روند عادی‌سازی و تعمیق روابط عربستان سعودی و اسرائیل نقش بسزایی در سناریوهای سیاسی- امنیتی و اقتصادی منطقه ایفا می‌کند، عادی‌سازی روابط

طوفان الاقصی و شکافی که متأثر از افکار عمومی ملت مسلمان ترکیه بر رهبر این کشور آمده است صحنه را دستخوش دگرگونی کرده است.

رجب طیب اردوغان پس از ۷ اکتبر در قامت حامی و هواخواه جدی مردم فلسطین در اظهاری عجیب با اشاره به جنایات ضدبشری صهیونیست‌ها می‌گوید: «ممکن است یک شب ناگهانی به اسرائیل حمله کنیم»؛ همین گزاره شاهی برای ادعاست که نظام مخاطرات منطقه‌ای و جهت آن شکل تازه‌ای را به خود گرفته است.

در فرجام سخن باید گفت که طوفان الاقصی فارغ از جراحی عمیقی که بر وجدان بیدار بشری وارد کرد سبب شد تا مطابق با گفتمان و اولویت‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی در خصوص لزوم عدم عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی و همچنین جلوگیری از به حاشیه رفتن و فراموش شدن مسئله فلسطین در افکار عمومی، محافل و سازمان‌های بین‌المللی منافی دست‌کم در کوتاه مدت حاصل شود.

غلیان افکار عمومی جهان به‌ویژه غرب در این جنگ علیه رذالت و دثانت‌های رژیم صهیونیستی توانست فشارهای بین‌المللی را علیه اسرائیل تا حد زیادی افزایش دهد، قطعنامه‌های اخیر سازمان ملل و همچنین از بین رفتن نقاب مظلوم‌نمایی از چهره این گرگ درخیم، اکنون عرصه را بیش از پیش برای این جنایتکار تاریخ تنگ نموده است.

بخش ناچیزی از تهدیدات خصمانه صهیونیست‌ها در مرزهای شمال باختری ایران مورد بررسی قرار گرفت. همانطور که تلویحاً بیان گردید طوفان الاقصی زمین بازی را دست‌کم در کوتاه مدت تغییر داد، ماهیت سیال و پویای مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی، پیچیدگی و عدم قطعیت^۵، مسیر هرگونه پیش‌بینی قطعی در دراز مدت و تداوم این روند را با ظهور و بروز متغیرهای دیگر در این بازی پیچیده مسدود ساخته است لذا نباید در تحلیل ناظر به آینده به خطا رفت.

پازل آخر این تحلیل را خطرات گسترش و تعمیق روابط آنکارا و تل‌آویو تشکیل داده است. روابط دیپلماتیک ترکیه و اسرائیل که پس از ۱۲ سال تنش در اواسط اوت ۲۰۲۲ احیا شده بود، پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ بار دیگر در بوته آزمایش قرار گرفت، تعمیق و گسترش پیوندهای دو کشور در حالی شدت می‌یافت که نزدیکی هرچه بیشتر آنها فشار را در مرزهای شمالی بر کشورمان سخت‌تر می‌کرد علاوه بر این خصومت‌ورزی صهیونیست‌ها در جمهوری آذربایجان علیه ایران با مطرح ساختن مسئله دالان زنگرور که ایده آن پس از پایان جنگ قره‌باغ کوهستانی در سال ۲۰۲۰ به‌طور فزاینده‌ای توسط آذربایجان و ترکیه ترویج شده بود، سیاستی در جهت منزوی ساختن تهران از معادلات را کلید زد که با اجرای احتمالی آن، آذربایجان دسترسی بلامانع به جمهوری خودمختار نخجوان را از طریق استان سیونیک ارمنستان پیدا می‌کند و این امر سبب قطع دائم مرزهای ایران و ارمنستان می‌شود. مواصلت پانترکیسم با اهداف تجزیه‌طلبانه اسرائیل که خطر بالقوه‌ای علیه منافع حیاتی ماتلقی می‌شود اکنون با

سازمان ملل متحد و مسئله فلسطین

توجه بوده است و به نظر می‌رسد تحقق صلح بین‌المللی و رفاه عمومی بدون وجود این سازمان‌ها امکان‌پذیر نیست.

در این میان، سازمان ملل متحد به عنوان مهم‌ترین سازمان بین‌المللی، از اهمیت بسیار ویژه‌ای برخوردار است. هدف اصلی از تأسیس سازمان ملل متحد جلوگیری از جنگ و درگیری بین دولت‌ها بود. با این حال، دستیابی به این هدف بزرگ، چالشی دلهره‌آور است؛ چالشی به درازای تاریخ بشر. برای قرن‌ها فیلسوفان و پادشاهان، دیپلمات‌ها و شهروندان عادی به دنبال کلید صلح پایدار بودند. در طی زمان‌های مختلف، هرگونه طرح کلی و تفصیلی قابل تصویری مطرح شد؛ اما تا سال ۱۹۱۹ میلادی یک سازمان تمام عیار در میان دولت‌ها با هدف حفظ صلح و



رامین کیانی

دانش آموخته روابط بین‌الملل
دانشگاه تهران

سازمان‌های بین‌المللی به عنوان ارگانیسم‌های بین‌المللی برای حل مشکلات ناشی از روابط بین‌الملل پا به عرصه وجود گذاشته‌اند و در طی قرن گذشته مرزهای جغرافیایی را درنوردیده و در همه ابعاد زندگی بشر حضور مؤثری پیدا کرده‌اند. رشد سازمان‌های بین‌المللی در قرن بیستم بسیار چشمگیر و قابل

سال ۱۹۴۵ میلادی درگرفته‌اند و درگیری‌های جاری در سراسر جهان، به ویژه درگیری‌های امروز در غرب آسیا، توضیحی را می‌طلبد که چه چیزی مانع ابتکارات سازمان ملل متحد برای صلح و ثبات در برخی نقاط شده است.

موضوع نقش سازمان ملل متحد در مسئله فلسطین بسیار پیچیده و در عین حال ساده است. این سازمان ملل متحد بود که دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت، سازمان ملل متحد بود که فلسطین تاریخی را تقسیم کرد و این سازمان ملل متحد بود که اظهار داشت باید یک

کشور عربی وجود داشته باشد. اما مشکل اصلی چیست؟ مشکل این است که هیچ یک از این موارد به شکلی که قرار بود اتفاق بیفتد رخ نداده است. از نظر تاریخی، نقش سازمان ملل متحد در رابطه با مناقشه اسرائیل و فلسطین تا آنجا که به تحقق صلح مربوط می‌شود، چندان دلگرم کننده نبوده است. سازمان ملل متحد نه تنها در رفع نارضایتی فلسطینیان ناکام بوده، بلکه در جلوگیری از جنایات اسرائیل علیه آن‌ها نیز دستاورد چندانی نداشته است. یکی از دلایل اصلی این ناکامی را می‌توان ساختار

غیر دموکراتیک شورای امنیت دانست که به پنج عضو دائمی حق وتو می‌دهد. هر چند دلایل تخصیص حق وتو را نیز باید در واقعیت قدرت در نظام بین‌الملل جستجو کرد؛ و البته شاید همین بکر درست می‌گوید «منشور ملل متحد در یک عصر یا برای عصری دیگر نوشته شده است».

چندی پیش در ۷ اکتبر سال ۲۰۲۳، حماس حمله‌ای را به اسرائیل آغاز نمود. نفتالی بنت، نخست وزیر سابق اسرائیل، این حمله را بی‌دلیل توصیف کرد و بیان کرد صلح، توسط حماس در ۷ اکتبر شکسته شد. واقعیت این است آنچه که نادیده گرفته می‌شود حقیقت درگیری فلسطین بوده که هرگز پایان نیافته است. درک این موضوع برای توجیه اقدامات حماس نیست، بلکه برای کشف ریشه‌های این جنگ است. همان‌طور که آنتونیو گوتروش، دبیرکل سازمان ملل متحد در ۲۴ اکتبر بیان نمود: «حملات حماس در خلا رخ نداده است».

امنیت جهانی ایجاد نشد. پس از جنگ جهانی اول، جامعه ملل به عنوان نخستین سازمان بین‌المللی برای حفظ صلح و امنیت جهانی شکل گرفت. این سازمان علی‌رغم تلاش‌های مثبت و سازنده، به دلیل ضعف‌های اساسی و ساختاری خود نتوانست از وقوع جنگ جهانی دوم که خسارات فراوان و میلیون‌ها قربانی بر جای گذاشت، جلوگیری کند و در نهایت در سال ۱۹۳۹ فرو پاشید. جهان در منچوری، در ایتوپی، در مونیخ و در دیگر نقاط، آموخت که تجاوز را نمی‌توان با اعتراضات دیپلماتیک، مجازات‌های اقتصادی و مداخلات متوقف کرد. به نظر می‌رسد استفاده از نیروی مشترک نظامی برای حفظ صلح، اجتناب ناپذیر است. موضوعی که البته به همکاری بسیار و اراده‌ای قوی نیاز داشت. تجربه جامعه ملل، احساس نیاز به تشکیل اجتماع جدیدی از دولت‌ها را از میان نبرد. دولت‌های فاتح جنگ جهانی دوم با

باور عمیق به این که تنها راه صلح و امنیت بین‌المللی تشکیل یک سازمان جهانی نوین با ساختاری کامل‌تر و بی‌نقض‌تر است، سازمان ملل متحد را تأسیس نمودند. این چنین بود که سازمان ملل متحد با ساختاری نوین و کم‌نقض‌تر بر خرابه‌های جامعه ملل

بنا شد. مردمانی که منشور ملل متحد را به تصویب رساندند بار سنگینی را بر دوش کشیدند. هنگامی که مخرب‌ترین جنگ در تاریخ جهان هنوز ادامه داشت، آن‌ها با علم به این که وقوع هر درگیری‌ای در آینده تبعات به شدت سنگین‌تری به همراه خواهد داشت، در سانفرانسیسکو گرد هم آمدند و به دنبال راه حلی برای مشکل دیرینه چگونگی جلوگیری از جنگ بودند.

سازمان ملل متحد در قالب منشور می‌کوشد تا به همه موضوعات جهانی از جمله مسائل امنیتی، اقتصادی، حقوق بشر، محیط زیست، خلع سلاح، استعمار زدایی و دیگر بحران‌های همگانی بپردازد. سازمان ملل متحد مهم‌ترین محل ملاقات کشورهای مختلف و گروه‌های متضاد است و برای پایان بخشیدن به مخاصمات و رقابت‌های بین‌المللی و همچنین کمک به گسترش رفاه همگانی، با مشکلات و مسائل بسیار زیادی مواجه است.

اما تعداد جنگ‌هایی که از زمان تأسیس سازمان ملل متحد در



The Golden Rule mosaic is based on a painting by well-known American artist Norman Rockwell (1894 - 1978).

ما باید ماهیت ذاتی درگیری در نظام بین الملل را درک کنیم. در حقیقت محدودیت‌ها و ضعف‌های چند جانبه‌گرایی صفت مشخصه «طبیعی بودن» است تا بحران. سیستم امنیت دسته جمعی سازمان ملل متحد در واقع هیچ وقت جایگزین اصول قدیمی توازن قدرت، حوزه‌های نفوذ دولت و خواسته‌های هژمونی نشده است. سیستم سازمان ملل متحد به طور موازی وجود دارد و گاهی اوقات با این نیروهای سیاسی قدرت به شدت رقابت می‌کند. به طور کلی چالش‌های چند جانبه‌گرایی در سه حوزه می‌تواند ظاهر شوند: چالش‌های سیستمیک و ساختاری که از ساختار و ماهیت نظام بین‌المللی مشتق می‌شوند. چالش‌های هژمونیک که به نحوه عمل قدرت در سیاست بین‌الملل مربوط می‌شود؛ و چالش‌های هنجاری چند جانبه‌گرایی که به شیوه‌هایی که تصمیمات در سازمان‌های بین‌المللی اتخاذ و اجرا می‌شوند مرتبط است. دلایل ناکامی و شکست سازمان ملل متحد را باید در این سه حوزه جستجو کرد؛ سه حوزه‌ای که دو حوزه از آن خارج از اختیار و ساختار سازمان ملل متحد است.

مناقشه فلسطین و اسرائیل طولانی‌ترین مسئله‌ای است که سازمان ملل متحد با آن مواجه بوده است؛ و در عین حال،

شاید بزرگترین شکست یا ناکامی ملل متحد باشد. اما در واقع این یک شکست برای سازمان ملل متحد نیست، این یک شکست برای همه ما است. شکست جامعه مدنی و بشریت در سراسر جهان و البته نه شکست چند جانبه‌گرایی. شکست سازمان ملل متحد در مسئله فلسطین نباید ما را از نهادگرایی و چند جانبه‌گرایی ناامید کند. این شکست نباید تلاش، کوشش، رنج و فداکاری‌های بی‌کران مردان و زنان بسیاری که در راه صلح و صلح سازی کوشیدند را به هیچ تبدیل نماید. ما به سازمان ملل متحد نیاز داریم که بتواند به نمایندگی از منشور خود که می‌گوید نقش آن پایان دادن به بلای جنگ است، عمل کند. سازمان ملل متحد برای انجام این کار و تحقق این هدف والا، نیاز به حمایت دارد و باید قدرت عملی و واقعی داشته باشد. جلوگیری از شکست تمام عیار سازمان ملل متحد برای اتخاذ یک واکنش قوی به رنج فاحش بشر مهمترین چالش برای چند جانبه‌گرایی و برای جامعه مدنی و دوستداران صلح در سراسر جهان است. این سخن تارور یادمان نرود که «سازمان ملل توسط کانتی‌های خوش اندیش به وجود نیامد، بلکه در واکنشی به جهان هابزی شکل گرفت»

مصاحبه اختصاصی دماوند با دکتر حسین آجرلو

ارض موعود پس از طوفان

وضعیت اشغالگری، محاصره و تعدی‌های متعدد صهیونیست‌ها در کرانه باختری، مسجد الاقصی و همچنین نوار غزه همواره این احتمال را به وجود آورده است که مقاومت فلسطین علیه صهیونیست‌ها دست به عملیات نظامی بزند.

آزار و اذیتی که رژیم صهیونیستی طی سال‌ها علیه مردم فلسطین روا داشته است، مقاومت را تبدیل به تنها راه ممکن برای مقابله ساخته است، از همین رو بنظر می‌رسد تمام روندهای سازش با شکست مواجه گشته و مقاومت تنها راه حل آزادی فلسطین است. این موضوع شاید مهمترین استدلال و توجیه برای طوفان الاقصی باشد.

محمد جهاد: آیا طوفان الاقصی در بهترین زمان و مکان اتفاق افتاد؟

بنظر می‌رسد که این عملیات در زمان و مکان مناسبی به وقوع

ستاروهای پیش‌روی رژیم صهیونیستی برای اداره و ادامه مخاصمه و روشن شدن پیامدهای نظامی-امنیتی عملیات طوفان الاقصی و ابعاد استراتژیک این درگیری مسئله‌ای است که این روزها ذهن پژوهشگران مسائل خاورمیانه را پیش از پیش به خود مشغول داشته. همین مسئله و لزوم دستیابی به تصویری روشن از آنچه که ممکن است در غزه رخ دهد، سبب‌ساز گفتگوی محمد جهاد با دکتر حسین آجرلو، دانش‌آموخته دکتری رشته روابط بین‌الملل و دیپلماسی در دانشگاه اسلامی لبنان و کارشناس مسائل خاورمیانه گردید. مشروح این گفتگو در سطوز ذیل تقدیم نگاه‌تان می‌گردد.

محمد جهاد: به نظر شما استدلال‌های حماس برای اقدام به عملیات طوفان الاقصی را چگونه می‌توان تشریح کرد؟

در مورد استدلال‌های حماس برای اقدام به این عملیات این حمله، بنظر می‌رسد چندین عامل موثر است. مقاومت، مسئله‌ای است که مردم فلسطین و نوار غزه همواره با آن درگیر بوده‌اند؛



کارزار دخالت داشته یا خیر؟ باید گفت که باتوجه به استراتژی و مفهوم وحدت ساحات و جبهه‌ها در مقاومت، می‌توانیم بگوییم که کشورها و گروه‌های دیگر به صورت ثانویه حضور داشته‌اند و البته بیشتر بعنوان پشتیبان بوده‌اند. این سناریو که گروه‌های مقاومت از این عملیات مطلع نبوده‌اند هم از سویی می‌تواند درست باشد، شاید فلسطینی‌ها به این درک رسیده بودند که این عملیات اگر به هر دلیلی افشا می‌شد، باعث می‌شد که گروه‌های مقاومت و حتی ایران بر اساس استدلال‌های خود این اقدام را در راستای منافع خود ندانند. برای مثال حزب الله لبنان که عملیات فرسایشی را در شمال آغاز کرده بود ترجیح می‌داد که به همان عملیات ادامه دهد. ایران نیز با توجه تحولاتی که در سطح داخلی و منطقه‌ای با آن روبرو بود شاید این عملیات را مناسب نمی‌دانست و به طور کلی اینها نشان می‌دهد که این عملیات کاملاً فلسطینی بود اما دستاوردهای آن بسیار فراتر از مرزهای این کشور است.

✦ **محمد جهاد: تاثیرات و پیامدهای امنیتی طوفان الاقصی در سناریوهای امنیتی آینده در منطقه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

پیامدهای عملیات طوفان الاقصی را می‌توان در سه بازه زمانی کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت جای داد.

در بازه کوتاه‌مدت با توجه به حجم ضربه‌ای که به صهیونیست‌ها وارد آمد، عملاً مقاومت فلسطینی به خصوص حماس با فشار زیادی مواجه خواهند شد. ممکن است حماس متحمل هزینه‌های جانی و نظامی بیشتر از این هم بشود و همین‌طور بخشی از سازوکارهای اداره غزه لطمه ببیند و به اصطلاح، راهبرد چمن‌زنی در برابر آن‌ها اتخاذ شود. در سطح منطقه نیز امکان ورود حزب الله و شکل‌گیری

پیوسته است. البته عوامل متعددی را می‌توان برای این ادعا برشمرد.

نخست اینکه صهیونیست‌ها تقریباً به این نتیجه رسیده بودند که حماس مقاومت را کنار گذاشته و بدنبال تداوم حاکمیت خودش در نوار غزه است. در این میان گزارشاتی مبنی بر انجام عملیات طوفان الاقصی نیز به طرف اسرائیلی رسیده بود اما عدم اقدام از سمت آنها نشان می‌دهد که در این روند، تحلیل اشتباه صهیونیست‌ها، زمان و مکان مناسب را در اختیار حماس قرار داده است.

دوم اینکه صهیونیست‌ها درگیر مسائل داخلی در حوزه‌های مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی هستند و این درگیری‌ها موجب شکاف‌های سیاسی، اجتماعی و نظامی-امنیتی در میان آن‌ها شده است؛ بطوریکه بلاخره فاصله‌ای بین حکومت جدید و نظامیان و نیروهای امنیتی ایجاد شد که این امر تمرکز برای مقابله با تهدید را از صهیونیست‌ها گرفته بود.

سوم اینکه بحث توجه دولت نتانیاهو و دو وزیر تندروی آن یعنی «بستال ال اسموت ریچ» و «ایتمار بن‌گوریر» بر موضوع کرانه باختری و شهرک‌سازی‌ها بود باعث شد تا عملاً تفکر راهبردی صهیونیست‌ها در حوزه سیاسی به سمت کرانه باختری و اردن کشیده شود. از سوی دیگر عملیات‌های گروه‌های فلسطینی که یک جنگ فرسایشی را آنجا شروع کرده بودند عملاً اسرائیل را دچار حواس پرتی راهبردی نمود.

چهارم اینکه، در حوزه نظامی نیز صهیونیست‌ها باتوجه به اقدامات حزب الله در آغاز عملیات‌های فرسایشی در جولان و جبهه شمال، درگیر این حوزه بودند، در سطح منطقه‌ای نیز اسرائیل تمرکز سیاسی خود را بر عادی سازی روابط با عربستان سعودی گذاشته بود و عملاً به دنبال ایجاد درگیری با فلسطین نبود. رویکردهای دیپلماتیک و توافقات احتمالی بین ایران و آمریکا نیز تل‌آویو بر آن داشته بود تا در بی‌فکری برای برهم زدن این مسیر باشد و آنها را با چالش روبرو ساخته بود.

پنجم اینکه اختلافات نتانیاهو با بایدن و رویکرد تقابلی که ایجاد شده بود نیز در زمره عواملی محسوب میشود که استدلال زمان و مکان مناسب را برای مبادرت به عملیات تأمین می‌کرد.

✦ **محمد جهاد: به نظر شما آیا خود فلسطینی‌ها عاملان اصلی این عملیات بودند؟**

بنظر می‌رسد که عاملیت این حمله کاملاً فلسطینی و با اهداف فلسطینی است، در پاسخ به اینکه آیا طرف ثانویه‌ای در این

✦ محمد جهاد: به نظر شما طوفان الاقصی می‌تواند تصویر کلی منطقه را تغییر دهد؟

به نظر می‌آید این عملیات وضعیت جدیدی را برای مقاومت رقم زده است. نخست آنکه تقابل با رژیم صهیونیستی از حالت تدافعی به تهاجمی دگرگون شده، مقاومت دست برتر را پیدا کرده و گروه‌های فلسطینی اعتماد به نفس پیدا کرده‌اند.

جنایت‌های رژیم صهیونیستی سبب گردید تا فلسطینی‌ها مقاومت را تنها راه بدانند و این ادعا را از انواع نظرسنجی‌ها می‌توان دریافت کرد. مسئله بعدی بهبود تصویر مقاومت در میان کشورهای عربی است که پس از بحران سوریه با کاهش روبرو شده بود.

در نهایت باید گفت که احتمال دارد خط‌مشی مقاومت به محدودسازی و تعویق ارتباط کشورهای اسلامی در عادی‌سازی روابط بین‌المللی منجر شود. آمریکا نیز در حال درک این حقیقت است که اسرائیل به بازیگر برهزینه‌ای تبدیل شده و شاید پیگیری راه حل «دوکشور» بیش از پیش دنبال شود.

تقابل نظامی مستقیم با این گروه ممکن است اتفاق بیفتد. حتی ممکن است ایران نیز درگیر عملیات‌های نقطه‌ای و ترورهای هدفمند شود.

در بازه میان‌مدت، ممکن است جنگ به اشغال مجدد غزه و یا تحولات این چنینی بیانجامد. این موضوع از انسجام صهیونیست‌ها و کابینه نتانیاهو خواهد کاست و پیش‌بینی می‌شود نتانیاهو در میان‌مدت مجبور به خداحافظی با قدرت باشد. در این صورت، فضای دوقطبی سیاسی در اسرائیل تشدید خواهد شد اما آن‌ها احتمالاً از تقابل با گروه‌های مقاومت دست نخواهند کشید. گروه‌های مقاومت نیز می‌توانند خود را بازیابی کرده و توازن قوایی میان طرفین شکل بگیرد.

در بلندمدت مسئله پیچیده‌تر خواهد بود. با نگاه به رویکرد مقاومت در ۲۰ ساله اخیر که وارد فضای قوی‌تری شده است، فضا برای صهیونیست‌ها به شدت سخت خواهد شد، حمایت‌های بین‌المللی از آن‌ها کاهش خواهد یافت. مقاومت نیز به افزایش سطح بازاریابی مبادرت خواهد ورزید و دوباره به عملیات‌های تهاجمی دست خواهد زد.

غزه گورستان کنوانسیون حقوق کودک ملل متحد؛

نقض بنیادین حقوق کودکان فلسطینی در بحران اخیر غزه

عبارتند از: ۱. کشتن و معلول ساختن کودکان، ۲. سربرابری کودکان و استخدام آنان در محاصرات مسلحانه، ۳. حمله به مدارس و بیمارستان‌ها، ۴. سوء استفاده و بهره‌کشی جنسی از کودکان، ۵. ربودن کودکان، ۶. محرومیت کودکان از دسترسی به کمک‌های بشردوستانه. کودکان غزه روزهای کابوس‌واری را از هفتم اکتبر (۱۵ مهرماه) می‌گذرانند؛ آن‌ها طی یک ماه گذشته به صورت مداوم زیر بمباران اسرائیل قرار داشته و زندگی را در شرایط جنگی گذرانده‌اند. این کودکان در هفته‌های اخیر در حالی به مدرسه نرفته‌اند، که در این مراکز ساکن بوده و جیره‌بندی غذا و آب را تجربه کردند. آنچه در غزه بر کودکان می‌گذرد، نقض حقوق بین‌الملل و حقوق بشردوستانه بین‌المللی است؛ جنایت‌های وارد شده بر کودکان غزه نقض واضح و آشکار کنوانسیون حقوق کودک است. خانم فرانچسکا آلبانه گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در مورد سرزمین‌های اشغالی فلسطین در گزارش خود مورخ ۲۰ اکتبر ۲۰۲۳ میلادی؛ اسرائیل را به عنوان یکی از طرفین کنوانسیون حقوق کودک و قدرت اشغالگر در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، موظف دانست که طبق



محمد مهدی سیدناصری

مدرس دانشگاه و پژوهشگر
حقوق بین‌الملل کودکان

دنیای کودکان فراتر از همه مرزهای جغرافیایی و سیاست‌های جهان بزرگسالان است. حقوق کودکان را می‌بایست در زمره قواعدی دانست که نقض آن‌ها از سوی هیچ دولت و گروهی پذیرفته نیست. چه در صلح و چه در جنگ، کودکان از حقوق خاصی برخوردارند که هیچ دولتی در داخل مرزهای جغرافیایی و ایدئولوژیک خود، حق تعرض و نادیده‌گرفتن آنها را ندارد. به همین دلیل است که حمایت‌های حقوقی از کودکان در اسناد بین‌المللی مبتنی بر حقوق بشر و حقوق بشردوستانه حاکم بر محاصرات مسلحانه مورد تأکید قرار گرفته است. سازمان ملل متحد شش مورد نقض فاحش حقوق کودکان در محاصرات مسلحانه را مورد شناسایی قرار داده که

خود تلاش کند و اشاره نموده‌اند که از زمان پایان انتفاضه دوم در سال ۲۰۰۵ میلادی، حملات چهل روز اخیر مرگبارترین حملات در کرانه‌ی باختری شناخته می‌شود، در همین راستا کمیته‌ی حقوق کودک ملل متحد در اول نوامبر ۲۰۲۳ بیانه‌ای را صادر کرد و در آن از رنج عمیق کودکان ابراز ناامیدی نمود. این کمیته همچنین تشدید حملات اسرائیل علیه اهداف غیرنظامی در نوار غزه که منجر به کشته شدن بیش از ۳۵۰۰ کودک از هفتم اکتبر شده است را به شدت محکوم کرد. این کمیته خواستار آتش بس فوری و پایان دادن به آسیب‌های ویرانگری شده که به زندگی کودکان در سرزمین‌های اشغالی فلسطین وارد آمده است و همچنین می‌افزاید که آتش بس باید سرآغازی جهت برقراری صلح عادلانه و پایدار در منطقه باشد تا کلیه کودکان بتوانند از تمام حقوق و شرایط رشد خود که پاسخگوی کرامت ذاتی آنها به عنوان انسان است، به طور کامل بهره‌مند شوند. پرسشی که پیش می‌آید این است که آیا کنوانسیون حقوق کودک به صورت خاص حمایت‌هایی را برای کودکان در مخاصمات مسلحانه در نظر گرفته است یا خیر؟ براساس این کنوانسیون کلیه کشورهای عضو می‌بایست به اجرای آن پایبند باشند و اسرائیل نیز به آن پیوسته و متعهد است و باید آن را اجرا نماید. در این کنوانسیون در بندهایی به طور خاص به موضوع حمایت از کودکان اشاره شده است؛ به عنوان مثال در ماده‌ی ۶ به صراحت بر حق ذاتی زندگی کودکان تأکید شده و در ماده‌ی ۱۹ نیز به جلوگیری در خشونت و دسترسی به امکانات اولیه‌ی زندگی پرداخته شده است. در یکی از مهمترین مواد این کنوانسیون در بند ۱ ماده ۳۸ اشعار می‌دارد: «کشورهای عضو متعهد می‌شوند، هنگام مخاصمات مسلحانه‌ای که با کودکان ارتباط پیدا می‌کند، مقررات حقوق بین‌الملل بشردوستانه قابل اعمال را محترم بشمارند و احترام به مقررات مذکور را تضمین کنند». تهدید سلامت جان و روان کودکان در طول مخاصمات مسلحانه به دلیل عدم توانایی آنها در حفاظت از خود و ضعف قوای بدنی چند برابر خطری است که بزرگسالان غیرنظامی را مورد تهدید قرار می‌دهد. یک اصل مقرر در حقوق بین‌الملل بشردوستانه وجود دارد که قواعد حاکم بر زمان جنگ را بیان می‌کند. این اصل عام



Paint by remic anciano

ماده ۳ کنوانسیون، مصالح عالی‌ه کلیه کودکان تحت صلاحیت خود را در اولویت قرار دهد. با این حال، اسرائیل کودکان فلسطینی را در معرض آسیب‌های جسمی و روانی شدید قرار می‌دهد و ترس‌ها و چالش‌هایی را بر آن‌ها وارد می‌نماید که هیچ کودکی نباید آن را تحمل کند. عدم پاسخگویی در قبال اقدامات اسرائیل، نادیده گرفتن تعهدات بین‌المللی و نقض حقوق بین‌الملل است، ماده ۳۸ کنوانسیون حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ تأکید می‌کند که در مخاصمات مسلحانه باید از کودکان حمایت ویژه به عمل آید. بالاترین تعداد دولت‌های عضو در یک معاهده‌ی حقوق بشری، به کنوانسیون حقوق کودک تعلق دارد. یعنی ۱۹۶ دولت عضو این کنوانسیون هستند درحالی‌که اعضای سازمان ملل متحد ۱۹۳ عضو (دولت) دارد. این موضوع نشان‌دهنده اهمیت جهانی کنوانسیون حقوق کودک است که به حمایت‌های خاص از کودکان اختصاص دارد. حال سوال این است که تعهدات اسرائیل (به عنوان عضو) ذیل کنوانسیون حقوق کودک جهت حمایت از حقوق کودکان فلسطینی چیست؟

با گذشت بیش از چهل روز از حمله اسرائیل به غزه، صندوق کودکان ملل متحد «یونیسف» گزارش داد که تاکنون در جنگ غزه بیش از ۹۰۰ کودک در غزه کشته و سه هزار و ۵۴۰ کودک دیگر زخمی شده‌اند. هزاران کودک فلسطینی به کمک‌های بشردوستانه نیاز دارند، زیرا همچنان از عواقب مرگبار یک جنگ بی‌رحمانه رنج می‌برند. از زمان تشدید جنگ، به طور متوسط روزانه بیش از چهار کودک کشته یا مجروح شدند و این فقط آماری است که سازمان ملل متحد توانسته است آن را تأیید کند. آقای انتونیو گوتس دیرکل ملل متحد ابراز نگرانی کرده است که اقدامات اخیر اسرائیل تنها به نقض بیشتر قواعد حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه دامن می‌زند. او همچنین می‌افزاید: «در حملات این مدت شاهد رکوردشکنی بی‌سابقه در مورد کشتار فلسطینیان در کرانه باختری و قدس شرقی بودیم و این وضعیت همچنان در حال افزایش یافتن است که بخش قابل توجهی از این قربانیان کودکان هستند». ایشان همچنین خواستار پایان بخشیدن به تشدید تنش‌های غیرمنطقی شد و از رهبران طرفین خواست فوراً جهت حل مناقشه‌ی مابین

یک اصل حیاتی و بنیادین در این مجموعه است. اصل تفکیک میان نظامیان و غیرنظامیان و تفکیک میان اموال نظامی و اموال غیرنظامی همان اصل بنیادین است. کودکان نیز طبیعتاً در گروه غیرنظامیان قرار دارند و استفاده از کودکان زیر ۱۵ سال به عنوان رزمنده در مخاصمات ممنوع است. بنابراین کودکان از قاعده عام ممنوعیت حمله به افراد غیرنظامی نیز برخوردار می‌شوند. اهمیت این اصل بنیادین قاعده اول عرفی قواعد حقوق بشردوستانه که توسط کمیته بین‌المللی صلیب سرخ منتشر شده در بردارنده همین اصل است و تأکید می‌شود که این اصل در کلیه مخاصمات اعمال می‌شود. این قاعده مقرر می‌نماید که طرفین درگیری همواره می‌بایست میان افراد غیرنظامی و رزمندگان تفکیک قائل شوند. حملات تنها می‌تواند علیه رزمندگان اعمال شود و نباید متوجه افراد غیرنظامی باشد. این موضوع در حقوق بین‌الملل نیز ذکر گردیده است و به صورت مشخص در مواد ۴۸ و بندهای ۲ مواد ۵۱ و ۵۲ پروتکل‌های اول الحاقی ۱۹۷۷ درج شده‌اند و منظور از این پروتکل، پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو که ناظر بر مخاصمات مسلحانه بین‌المللی است. با توجه به اینکه اسرائیل ادعا می‌کند که این منازعه مسلحانه، غیربین‌المللی است که می‌بایست گفت که ممنوعیت حمله به غیرنظامیان در بند دوم ماده ۱۳ پروتکل دوم الحاقی ۱۹۷۷ که ناظر بر مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی است نیز مورد تأکید قرار گرفته است. اقدامات روا داشته توسط اسرائیل با کودکان در غزه تماماً نقض کلیه قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر است. با بمباران بی‌امان مناطق مسکونی و قطع برق در غزه و بیمارستان‌هایی برق می‌مانند و نوزادان در آنکوباتورها و بیمارستان سالمند در اتاق‌ها بدون دسترسی به اکسیژن در معرض خطر قرار می‌گیرند، خانواده‌ها در غزه در حال حاضر برای دسترسی به آب سالم با مشکل مواجه هستند. یونیسف ضمن ابراز نگرانی شدید از وضعیت کودکان در غزه، اظهار کرد که این منطقه به گورستان هزاران کودک تبدیل شده است و به طرز شگفت‌انگیزی شمار کودکان کشته شده در غزه در حال افزایش است. با وجود این، تهدید علیه کودکان در غزه فراتر از بمب و موشک است؛ بیش از یک میلیون کودک در غزه با بحران آب آشامیدنی سالم مواجه هستند و مرگ‌ومیر کودکان به‌ویژه نوزادان به دلیل کم‌آبی یک تهدید بزرگ است. حدود ۴۴ درصد از کل جمعیت فلسطین و ۴۷ درصد از جمعیت ۲/۳ میلیون نفری نوار غزه کودک هستند؛ به همین دلیل آغاز دور جدید حملات اسرائیل نگرانی گسترده‌ای درباره نقض حقوق بشر به‌ویژه حقوق کودکان ایجاد کرده است. وخامت بحران بشردوستانه در غزه سبب تشدید نگرانی‌ها درباره‌ی نقض شدیدتر حقوق کودکان در این منطقه شده است، زیرا این وضعیت منجر به افزایش نرخ ناامنی غذایی، نقض حق کودکان

برای داشتن استانداردهای مناسب زندگی مطابق با ماده‌ی ۲۷ کنوانسیون حقوق کودک ملل متحد و نقض حق بر سلامت کودکان از طریق هدف قرار دادن تاسیسات آب، فاضلاب و امکان ابتلای کودکان به بیماری‌ها براساس ماده‌ی ۲۴ همان کنوانسیون می‌شود. حدود ۲/۲ میلیون نفر دسترسی عادی خود نسبت به آب پاکیزه را از داده‌اند که بیش از یک میلیون نفر این افراد کودکان هستند. این کمبود آب و غیر بهداشتی بودن آن، خطر ابتلا به بیماری‌های مزمن را افزایش می‌دهد که یکی از دلایل اصلی کشته شدن کودکان است. تشدید حملات اسرائیل به غزه همچنین به حق بر امنیت و حق بر آموزش کودکان غزه نیز آسیب وارد کرده است؛ در حال حاضر مدارس غزه به عنوان پناهگاه مورد استفاده قرار می‌گیرند، هرچند که این اماکن دیگر از بمباران‌های رژیم صهیونیستی نیز در امان نیستند و براساس ماده‌ی ۲۸ کنوانسیون حقوق کودک، دسترسی کودکان به آموزش می‌بایست تضمین شده و نباید نقض گردد.

هم‌اکنون شرایط کودکان فلسطینی روایتی تلخ و تکان‌دهنده است که می‌بایست تدبیری جدی از طرف دولت‌های طرف مخاصمه و جامعه جهانی علی‌التخصیص سازمان ملل متحد صورت گیرد. آنچه در غزه دیده می‌شود این است که هیچ‌کدام از مواد کنوانسیون حقوق کودک ملل متحد توسط اسرائیل رعایت نشده و حقوق کودکان غزه به شدت نادیده گرفته شده است. همچنین میزان خشونت در این جنگ علیه کودکان به‌گونه‌ای است که خشونت از نظر کمی و کیفی در بدترین شکل ممکن در حال رخ دادن است و زندگی آن‌ها را تحت الشعاع قرار داده است. طبق ماده‌ی ۴۵ کنوانسیون حقوق کودک، نقش کمیته‌ی حقوق کودک ملل متحد است که می‌تواند به مجمع عمومی ملل متحد درخواست رسیدگی به وضعیت کودکان را مطرح کند. همچنین در بند (پ) ماده ۴۵ این کنوانسیون آمده است که دبیرکل می‌تواند درخواست نماید تا موضوعات خاص از جمله وضعیت کودکان مورد توجه قرار گیرد. درباره ضمانت اجرای این کنوانسیون نیز می‌توان به تعهدات دولت‌ها اشاره نمود که در صورت عدم رعایت تعهدات کنوانسیون، اعتماد جهانی نسبت به این دولت‌ها از بین می‌رود. سازمان ملل می‌بایست نسبت به اجرا تعهدات کنوانسیون، نه در حد تعارف، بلکه به‌طور جدی حساسیت داشته باشد و به‌طور مشخص به اسرائیل فشار بیاورد که خشونت علیه کودکان را متوقف کند. در اقدامی دیگر دبیرکل سازمان ملل می‌تواند با اضافه نمودن اسرائیل در لیست شرمساری ملل متحد به جهت کشتار بی‌رحمانه‌ی کودکان در غزه، با انتشار این لیست، اسرائیل را تشویق نماید تا در چشم جهان، رفتار خود را تغییر دهد. در آخر می‌بایست گفت اسرائیل به عنوان یکی از طرفین کنوانسیون حقوق کودک و قدرت

که در جنگ و بحران زندگی می‌کند بسازند. این کودکان امروز هستند که جنگ، همه جوانب حال و آینده زندگی آنان را تهدید می‌کند و ما بزرگسالان می‌بایست به رسالت خود نسبت به آنان بیشتر اندیشیده و چاره‌جویی شود.

اشغالگر در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، موظف است که مصالح عالی‌ه کلیه کودکان تحت صلاحیت خود را در اولویت قرار دهد و به تعهدات خود ذیل این کنوانسیون جهت حمایت و تضمین حقوق کودکان در غزه عمل نماید. ترومای ناشی از جنگ برای کودکان تا نسل‌ها می‌تواند ادامه یابد؛ کودکان امیدهای فردای جهان هستند و دولت‌ها با همکاری یکدیگر می‌توانند آینده بهتری برای هر کودکی

فهرست منابع؛

۱- میرمحمدصادقی، حسین؛ عابد، رسول، صلاحیت دادگاه کیفری بین‌المللی در رسیدگی به جرایم علیه اجرای عدالت کیفری با مطالعه موردی پرونده توماس لوبانگو، دیدگاه‌های حقوق قضایی، (۱۳۹۱).

۲- پیپوندی، غلامرضا، حقوق کودکان در مخاصمات مسلحانه با تاکید بر کودکان غزه، حجت الاسلام، وبگاه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، آبان (۱۴۰۲).

situation-human-rights-palestinian-territories-occupied-1967,3-https://www.ohchr.org/en/documents/country-reports/a78545

4-https://www.ohchr.org/en/press-releases/2023/11/un-child-rights-committee-condemns-killing-children-gaza-strip

5-https://www.unicef.org/emergencies/children-gaza-need-lifesaving-support

چالش دسترسی کمک‌های بشردوستانه در غزه

بشردوستانه بی‌طرف به غیرنظامیان نیازمند تعبیه کرده است که در مرحله نخست، بازیگر بشردوستانه در صدد دریافت رضایت طرف یا طرف‌های درگیر در مخاصمه برای ورود به سرزمین یا سرزمین‌های مورد نظر برمی‌آید (با این توجه که خودداری از ابراز این رضایت نمی‌تواند به صورت خودسرانه باشد). و در مرحله دوم نیز طرف‌های مخاصمه و هر کشور واقع در مسیر امدادسانی بشردوستانه باید ضمن در نظر گرفتن حق کنترل خود، عبور سریع و بی‌وقفه ملزومات، تجهیزات و کارکنان امدادی از سرزمین خویش را اجازه دهند و تسهیل کنند. این حق کنترل نیز در عمل تا حد بررسی و راستی‌آزمایی سرشت بشر دوستانه اقلام، به کار گرفته می‌شود.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که این کنوانسیون واجد ماهیتی عرفی است، قاعده عرفی بر مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی نیز اعمال می‌گردد و با هر دیدگاهی در این خصوص، اسرائیل تعهداتی در باب امدادسانی بشردوستانه دارد. ضمن اینکه باید یادآور شد پیش از این نیز، دیوان عالی اسرائیل در قضیه البسیونی (Al-Bassiouni) رأی داد که اسرائیل باید اجازه دریافت آنچه برای تأمین نیازمندی‌های بشردوستانه حیاتی جمعیت غیرنظامی لازم است را



رسول حکمت‌یار

دانشجوی کارشناسی ارشد
حقوق بشر دانشگاه تهران

کنوانسیون چهارم ژنو تحت عنوان «معاهده در خصوص حفاظت از اشخاص غیرنظامی در زمان جنگ»، به امداد بشردوستانه در دو وضعیت پرداخته است: اشغال و محاصره.

وفق مواد (۱) ۵۵ و (۱) ۵۹ این کنوانسیون قدرت اشغالگر وظیفه تضمین تأمین خوراک و ملزومات درمانی جمعیت را دارد و در صورتی که قادر به این کار نباشد، باید با تدابیر امدادی موافقت نماید.

ماده ۷۰ پروتکل اول الحاقی، در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و هر زمان که ملزومات حیاتی برای بقای جمعیت غیرنظامی در هر سرزمینی که تحت کنترل یکی از طرف‌های مخاصمه قرار دارد در دسترس غیرنظامیان نباشد اعمال می‌شود.

این ماده چهارچوبی در مرحله‌ای را جهت دسترسی بازیگران

به غزه بدهد.

بنابر اظهارات اشرف القدیره سخنگوی وزارت بهداشت غزه آنچه وارد نوار غزه می‌شود از ۷۰ کامیون در روز فراتر نمی‌رود و این در حالی است که نیازهای مردم این منطقه مستلزم ورود هزار کامیون کمک است. از هفتم اکتبر تاکنون ۵۳ هزار مجروح در نوار غزه ثبت شده است که از این تعداد تنها ۴۱۳ نفر برای مداوا از غزه خارج شده‌اند.

شهر رفح به یک منطقه فاجعه بهداشتی تبدیل شده است و بیمارستان ابویوسف النجار به دلیل کشتارهای اشغالگران توان خود برای ارائه خدمات درمانی به صدها مجروح را از دست داده است.

در نهایت اسرائیل با بهانه نگرانی از رساندن اقلام به حماس، از ابراز رضایت در خصوص امداد رسانی بشر دوستانه خودداری و به حق کنترل خود استناد می‌کند در صورتی که استفاده از این حق همانند دیگر حقوق محدود به عدم سواستفاده از آن است و همانطور که ذکر شد نهایتاً می‌تواند محدود به بررسی و راستی آزمایی اقلام بشردوستانه باشد.

در عمل اسرائیل می‌تواند از طریق واگذاری توزیع اقلام امداد بشر دوستانه به یک بازیگر بشردوستانه بی‌طرف همانند کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، تعهدات خویش را به موجب حقوق بین‌الملل بشردوستانه ایفا کند.

حال اینکه پس از ۷ اکتبر، گذرگاه‌های موجود میان اسرائیل و غزه در یک اقدام غیرانسانی و خلاف حقوق بشردوستانه در یک محاصره کامل قرار گرفته است. گذرگاه کرم شالوم به عنوان مدخل اصلی ورود کالا به غزه نیز با امتناع خودسرانه اسرائیل از ابراز رضایت بسته مانده و تنها گذرگاه موجود به غزه، گذرگاه رفح در مرز میان غزه و مصر است که امداد رسانی محدودی از این نقطه وارد غزه می‌شود و آن نیز با بمباران‌ها و تخریب جاده‌ها با مخاطرات امنیتی شدیدی روبروست. امداد رسانی درمانی و پزشکی نیز به همین سبب در وضعیت بحرانی به سر می‌برد.

طبق اعلام وزارت بهداشت غزه: «صهیونیست‌ها به بیمارستان‌ها، پرسنل پزشکی و حدود ۸ هزار مجروح که نیاز به عمل فوری دارند، حمله می‌کنند.»

سرپرست این وزارتخانه به شبکه «الجزیره» توضیح داد: «حدود ۶۰۰ بیمار از جمله ۴۱۳ زخمی تاکنون از گذرگاه رفح برای مداوا در خارج از نوار غزه اعزام شده‌اند.»

وی درباره وضعیت وخیم نظام درمانی در نوار غزه هشدار داد: «ضرب اشغال تخت در بیمارستان‌های جنوب نوار غزه ۲۶ درصد است که به معنی فاجعه تمام عیار است.»



Photo by Getty images

دفاع مشروع یا انتقام کوریک رژیم اشغالگر؟

تحلیل الگوی رفتاری اسرائیل در واکنش به عملیات حماس در ۷ اکتبر



امیرپارسا کرمیسری

دانشجوی کارشناسی ارشد

مطالعات بریتانیا دانشگاه تهران

آنچه در موضوع دفاع مشروع حائز اهمیت بسیار است ملحوظ قرار دادن سه رکن اساسی در اقدامات نظامی متقابل است. تحت عنوان:

۱- ضرورت ۲- تناسب ۳- فوریت.

ضرورت یعنی اگر کشور مورد تهاجم به اقدام متقابل دست نزند منافع یا موجودیت آن کشور به خطر می افتد از این رو ضروریست تا کشور مورد تهاجم با اقدام متقابل از موجودیت و منافع خود دفاع نماید. نکته مهم در تعریف ضرورت آن است که توسل به زور اولاً تنها راه حفاظت از منافع در برابر خطر باشد و ثانیاً اقدام متقابل نباید نافی منافع ذاتی دولت های دیگر یا جامعه بین المللی باشد. از این رو چنانچه در پاسخ به یک حمله مسلحانه امکان پاسخ مناسب غیرمسلحانه به منظور دفع حمله صورت گرفته وجود داشته باشد، توسل به حمله مسلحانه به معنای نادیده گرفتن کامل عنصر ضرورت می باشد.

تناسب یعنی اقدام متقابل باید متناسب با خسارت و تهدید مورد انتظار باشد. رعایت اصل تناسب می تواند مانع اوج گیری منازعه و تسهیل دستیابی به صلح گردد. نمی توان در پاسخ به یک تهدید محدود اقدام به حملات همه جانبه هوایی یا زمینی نمود. به منظور تشخیص تناسب در دفاع مشروع لازم است میزان آثار زیانبار ناشی از حمله صورت گرفته با مجموعه عملیات دفاعی مقایسه شود از جمله شدت حمله، میزان خسارات وارده، میزان بسیج نیروها، قدرت تخریبگری سلاح ها، نوع اهداف مورد نظر، آمار تلفات و زخمی ها، خسارات وارد آمده به اموال و منابع کشور و نیز گستره ابعاد جغرافیایی و سرزمینی اقدام متقابل.

فوریت یعنی هرچه زمان بیشتری پس از حمله طی شود تا کشور مورد تهاجم به اقدام متقابل دست زند عنصر فوریت فاقد موضوعیت خواهد شد. بنابراین طولانی شدن روند عملیات اقدام متقابل نسبت به اقدام تهاجمی اولیه می تواند مشروعیت عنصر دفاع مشروع را با چالش مواجه سازد.

توجه به ارکان ضروری قاعده دفاع مشروع به خوبی آشکار می سازد که واکنش اسرائیل نسبت به حمله حماس در ۷ اکتبر، کمترین نسبتی با قاعده دفاع مشروع دارد، چرا که در هر سه رکن ضرورت، تناسب و فوریت و به ویژه دو رکن اخیر و بالاخص عنصر تناسب ناهمگونی فاحشی بین ارکان دفاع مشروع با مختصات عملیات نظامی اسرائیل به چشم می خورد.

بیاید یک بار صحنه را با هم مرور کنیم، روز ۷ اکتبر ۲۰۲۳ حماس در یک عملیات غافلگیرانه با شکستن حصارهای امنیتی و ورود به شهرک های اسرائیلی آغازگر فصل جدیدی از نزاع بین اسرائیل و فلسطینیان شد.

اسرائیل با اعلام آنکه بیش از ۱۴۰۰ نفر از نظامیان و غیرنظامیان اسرائیلی و غیراسرائیلی در این عملیات از سوی حماس به شکلی غیرانسانی کشته شده اند و نیز بیش از ۲۰۰ نظامی و غیرنظامی به گروگان حماس در آمده اند، بهانه ای یافت تا سنگین ترین و بی رحمانه ترین عملیات نظامی معاصر علیه غیرنظامیان رارقم بزند.

در طول مدت زمانی که از عملیات های هوایی، موشکی و تهاجم نظامی زمینی اسرائیل به نوار غزه می گذرد، قریب به بیست هزار فلسطینی جان باخته اند. اکثر قریب به اتفاق کشته شدگان را غیرنظامیان به ویژه هزاران زن و کودک تشکیل می دهند و اندکی از آنان نیروهای حماس هستند.

اسرائیل در حمله نظامی هیچ خط قرمزی برای خود قائل نشد. از بکارگیری بمب های آتش زای فسفری گرفته تا ویران ساختن مدارس، بیمارستان ها، مراکز وابسته به سازمان ملل، هدف قراردادن خبرنگاران و کارکنان سازمان ملل و نیز محاصره همه جانبه غزه و ممانعت از ارسال آب، غذا، دارو و سوخت.

در قواعد حقوقی حاکم بر روابط بین الملل منع توسل به زور یک قاعده امره محسوب می شود، با در نظر گرفتن یک استثناء تحت عنوان «دفاع مشروع» به عنوان یک حق ذاتی بشر مندرج در ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد.

بر مبنای قاعده دفاع مشروع اگر کشوری مورد حمله نظامی و یا بر مبنای تفاسیر جدید مورد حمله تروریستی قرار گیرد، تا زمانی که نهادهای مسئول بین المللی به ویژه شورای امنیت سازمان ملل متحد تصمیم گیری و اقدام نماید، کشور مورد تهاجم حق دارد رأساً و پس از مطلع ساختن شورای امنیت ملل متحد به اقدام متقابل و توسل به زور مبادرت ورزد.



پی نوشت: جزئیات حقوقی این یادداشت برگرفته از:

۱- منشور سازمان ملل متحد

۲- مقاله «بررسی تحلیلی شرایط حق دفاع مشروع با تاکید بر اقدامات مسلحانه دولت‌ها علیه حملات گروه‌های تروریستی بین‌المللی» نوشته جنابان حسین شریفی طراز کوهی و فرزاد مهرانی می‌باشد.

اما از طرفی در حافظه تاریخ ثبت است که آلمان هیتلری پس از اشغال شوریهایی نظیر لهستان، فرانسه و رومانی برای مصونیت بخشیدن به نیروهای آلمانی اشغالگر شیوه انتقام کور را مبنای عمل قرار می‌داد. به این معنی که اگر در عملیات نیروهای پارتیزانی و ضد اشغالگر سربازان آلمانی کشته می‌شدند، برای انتقام به ازای هر یک آلمانی کشته شده، ۱۰ الی ۲۰ نفر از غیرنظامیان بی‌گناه و شهروندان عادی کشور های مورد اشغال به صورت تصادفی و گله‌وار انتخاب و تیرباران می‌شدند.

این شیوه غیرانسانی از طرفی مصونیت آهنینی را برای نیروهای اشغالگر آلمانی ایجاد می‌کرد و از سوی دیگر اراده و برنامه‌های نیروهای ضد اشغال را با تردید و اخلاص مواجه می‌ساخت.

نکنه قابل تأمل در این میان آن است که بر مبنای روایات تاریخی، ارتش اشغال‌گر آلمان شهروندان یهودی را در اولویت انتخاب برای انتقام کور قرار می‌داد و این از عبرت‌های تاریخ است که اینک تنها دولت یهود در جهان همان شیوه غیرانسانی آلمان نازی را علیه مردم بی‌گناه غزه به کار می‌بندد!

بی همه چیز

بررسی شکاف هویتی و اجتماعی در اسرائیل و نمود آن در جنگ با حماس

کلانی که دولت اسرائیل به واسطه برداشت هویتی به خصوصی که از خود و دیگری در زمینه‌های گوناگون دارد مشخص خواهد گردید. در نهایت به ارزیابی از صحنه اجتماعی- سیاسی امروز اسرائیل که به واسطه جنگ با حماس با آن درگیر شده است، پرداخته خواهد شد.

رابطه بین امنیت اجتماعی و امنیت ملی، رابطه‌ای مستقیم و تنگاتنگ است به طوری که تهدید یکی از دو مؤلفه سبب ایجاد انشقاق در دیگری می‌شود. وجود ادیان، قومیت‌ها و احزاب غیر یکپارچه، امنیت اجتماعی اسرائیل را به شدت تحت تأثیر قرار داده است، به گونه‌ای که تنش‌ها و درگیری‌های سیاسی و اجتماعی در این منطقه، تهدید امنیتی بزرگی را به وجود آورده است. در ادامه ضمن بررسی میزان گسست هویتی در این کشور، به تأثیر و جایگاه انگاره هویتی در تبیین خط و مشی سیاست‌گذاری‌های این رژیم و در نهایت برآیند و بروز تمامی مؤلفه‌های مطرح شده در امنیت

مهدی بعیدی نژاد
دانشجوی کارشناسی ارشد
روابط بین الملل دانشگاه تهران

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌ها و چالش‌های موجود در اسرائیل همواره مسائل هویتی بوده است. یهودیان به صورت دیرینه بر اصول و مبانی اعتقادی و هویتی خود تأکید خاص و ویژه‌ای داشتند، به طوری که حیات و موجودیت خود را در تعریفی که از "خود" و "دیگری" ارائه می‌کنند، مصون می‌دارند. این نوشته با بررسی بحران هویتی در اسرائیل به تأثیر و نمود آن در عمق استراتژیک و امنیت ملی این رژیم می‌پردازد. ابتدا ابعاد این شکاف و در داخل مرزها تبیین خواهد شد، سپس سیاست‌های خرد و

ملی اسرائیل پرداخته خواهد شد.

دیدگاه‌های متعارضی را نسبت به لحظات کلیدی تاریخ اسرائیلی نمایان می‌سازد. در نظام آموزشی اسرائیل، مسیره‌های تحصیلی جداگانه برای دانش‌آموزان دینی و سکولار وجود دارد که هرکدام به ارزش‌ها و جهان‌بینی‌های خود تأکید می‌کنند. این امر سبب دور ماندن این دو طیف مذهبی و غیر مذهبی از هم شده و می‌تواند همان‌گونه که اکنون شاهدش هستیم اختلاف‌های دو گروه را افزایش دهد. انتخاب روزهای تعطیل، برگزیدن و نمایش سمبل‌ها و نمادهای ملی، برگزاری مراسمات و جشنواره‌های ملی-مذهبی، نیز منبع اختلاف بین گروه‌های قومی در اسرائیل است.

در بعد سیاسی و امنیتی نیز تفاوت چشمگیری را در فلسطین اشغالی شاهد هستیم. در حالی که برای صهیونیست‌ها، ساخت سکونت‌گاه‌ها و گسترش شهرک نشینی‌ها در کرانه باختری یک مسأله اصلی بوده است. برخی از احزاب و بخش‌هایی از جمعیت این کشور، ادامه ساخت سکونت‌گاه‌ها را حمایت می‌کنند، این حمایت به عنوان بخشی از یک اتصال استراتژیک و پیوندی تاریخی و توراتی به سرزمین می‌باشد. گروه‌های دیگر اعتقاد دارند که گسترش شهرک‌سازی‌ها مانع از حل مسأله دو دولتی با فلسطینی‌ها می‌شوند. توافق بین‌المللی، از جمله قراردادهای سازمان ملل، شهرک‌سازی‌ها را طبق قوانین بین‌المللی غیرقانونی معرفی کرده است. مسأله سکونت‌گاه‌ها معمولاً به مباحث مربوط به مسیر صلح و آینده روابط اسرائیل و فلسطینی‌ها نیز منجر می‌شود و از این جهت درک آن از اهمیت بالایی برخوردار است.

احزاب سیاسی مختلف دارای دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به مدیریت تهدیدهای امنیتی هستند. برخی از آن‌ها از افزایش قدرت نظامی و بازدارندگی برای حفظ امنیت ملی حمایت می‌کنند، در حالی که دیگران به راه‌حل‌های دیپلماتیک و مذاکرات چند جانبه‌ی بین‌المللی در حل و فصل منازعات رأی می‌دهند. تعادل و توازن میان تدابیر امنیتی و مسائل حقوق بشر منبع مداوم اختلافات است. تصمیمات مربوط به عملیات نظامی، مانند مناقشات با حماس در غزه یا حزب‌الله در لبنان، می‌تواند اختلاف‌های زیادی را در زمینه‌های سیاست‌های امنیتی و استفاده از نیروی نظامی ایجاد کند. در این بین نظرات در مورد کارآمدی و تعادل عملیات نظامی متفاوت بوده و این مسأله معمولاً به بحران‌ها و اعتراضات عمومی منجر می‌شود. به علاوه‌ی این موارد تنش‌ها بین جوامع خَرمی (الترانزاتاکس) و سکولار از نظر مسائلی مانند خدمت نظامی برای مردان خَرمی نیز وجود دارد. سؤال اینجاست که آیا مردان خَرمی باید همانند دیگر اسرائیلی‌ها به خدمت نظامی اجباری مشغول باشند یا خیر. همان‌طور که مطرح گردید اختلافات به حوزه گسترده‌تر نقش دین

جامعه امروز اسرائیل از جمعیت مهاجری شکل گرفته که هرکدام از مناطق و کشورهای مختلف گرد اسرائیل جمع آمده‌اند. شکل‌گیری "ملت اسرائیل" نتیجه یک فرایند تدریجی و دراز مدت نبوده است، بلکه بر اساس مهاجرت یهودیان از نواحی مختلف و بر طبق برنامه کلی صهیونیسم به این سرزمین شکل گرفته است. مهاجرانی که از بیش از صد کشور با فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف وارد اسرائیل شده‌اند و یک گوناگونی قومیتی عجیبی را تشکیل داده‌اند. آشکنازی‌ها به عنوان بزرگترین جمعیت یهودی در اسرائیل شناخته می‌شوند. این گروه از اروپای مرکزی و شرقی به اسرائیل مهاجرت کردند و نسبت به سایر گروه‌ها از نفوذ و قدرت بیشتری برخوردارند و در زمینه‌های علمی، پژوهشی، فرهنگی و هنری و حضور در کرسی‌های دانشگاهی سرآمدتر هستند. گروه‌های سفاردی و میزراحی نیز جمعیت قابل توجهی دارند و از اهمیت فرهنگی و تاریخی بالایی در این خطه برخوردارند. در کنار این سه قوم یاد شده، گروه‌های یمنی، گرجستانی، بخاریایی، کردی و آسختازی نیز موجبات تنوع و گوناگونی قومی و زبانی اسرائیل شده است.

به جز تفاوت‌های نژادی، زبانی، فرهنگی و دینی بین این اقوام یاد شده، در ارتباط با مسئله‌های کلان از جمله حقوق و قانون، دخالت یا عدم دخالت دین در سیاست، حق و حقوق شهروندی، سیاست خارجی و صد البته مسئله فلسطین تفاوت‌های بنیادینی بین اقشار مختلف وجود دارد. در کنار یهودیان، حضور اعراب فلسطینی به چشم می‌آید و در چند دهه گذشته سبب بروز درگیری‌ها و اختلاف‌های ریشه‌ای زیادی بین آن‌ها شده است. در ادامه به بعضی از این شکاف‌های هویتی و اجتماعی به همراه پیامدهای آن‌ها در جامعه و سیاست خارجی اسرائیل اشاره خواهد شد.

یکی از بزرگترین سؤال‌هایی که در اسرائیل مطرح هست دخالت دین در مسائل روزمره کشور از تحصیلات، آموزش و حمل و نقل گرفته تا سیاست خارجی، جامعه مدنی و هنجارهای اجتماعی است. به عبارت دیگر، تفاوت‌های قومیتی و دیدگاه‌های متعارض دینی سبب انشقاق در باور به میزان حضور و نقش دین و هویت در ساختارهای ساحت سیاسی و اجتماعی این منطقه شده است. برای مثال در نظام آموزش و پرورش اسرائیل، اختلاف نظرهای شدیدی در ارتباط با محتوای کتاب‌های درسی که شامل تاریخ تأسیس اسرائیل و نسبت آن با اقلیت‌های مختلف وجود دارد. همین‌طور برداشته‌ها از رویدادهای مختلف تاریخی،

در زندگی عمومی هم می‌رسد، از تخصیص اعتبارات دولتی به مؤسسات دینی گرفته تا رعایت قوانین مذهبی یهودی در مسائل حقوقی جامعه. اسرائیلی‌های سکولار اغلب به دنبال یک فضای عمومی بیشتر سکولار در محیط اجتماعی و سیاسی هستند، در حالی که جامعه خریمی به حفظ و گسترش تأثیر دین در زندگی عمومی بسیار معتقد است.

تمام این تفاوت‌های فرهنگی و اختلاف دیدگاه‌های عمیق، تأثیر و نمود خود را در سیاست داخلی و سیاست خارجی اسرائیل می‌گذارد. در سیاست داخلی شاهد دورگیری و اختلافات شدید احزاب سیاسی هستیم. حزب راست افراطی لیکود به طور مثال در سالیان اخیر قدرت بیشتری نسبت به بقیه‌ی احزاب گرفته است. می‌توان استدلال نمود که با قدرت گرفتن حزب تندرو در جامعه، فضای نامطلوب فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برجسته شده و موجبات نارضایتی عمومی همگان گردیده است. حزب لیکود همواره با امنیتی‌سازی محیط اسرائیل، سعی در ترساندن مردم در وجود تهدید بالقوه و وجودی برای اسرائیل بوده و از این طریق توانسته چند سالی را در قدرت بماند. سیاست‌های امنیتی دولت نتانیاهو اما با نقدها و نارضایتی‌های شدیدی مواجه بوده و هست و در حال حاضر نیز پس از تحمل چندین ماه تظاهرات اعتراض آمیز پیاپی به دنبال طرح اصلاحات قضایی، از مشروعیت و مقبولیت بسیاری پایینی نزد مردم برخوردار است. به یقین باید گفت که این شکاف‌های اجتماعی و هویتی، نمود خود را در سیاست داخلی کشور بر جای گذاشته است و بسیاری از مردم اعتماد و اطمینان خود را نسبت به رهبران سیاسی رژیم به طور کامل از دست داده اند.

شرایط اسرائیل بعد از حمله‌ی نظامی مهرماه حماس، در شرایطی به مراتب بسیار چالش برانگیزتری نیز قرار گرفته است. رژیم‌ی که حتی پیش از جنگ، از مشروعیت پایینی برخوردار شده بود، پس از غافلگیری در حملات حماس مورد اعتراض شدید افکار عمومی داخلی قرار گرفته است. شکاف هویتی که تا دیروز در بدنه اجتماعی کشور نمایان شده بود، امروز پس از شکست اطلاعاتی، غافلگیری و ناکامی در پیشگیری از حملات و دفاع از خود و همینطور عدم توانایی در مدیریت بهینه جنگ پس از گذشت حدود دو ماه، عمق این شکاف را گسترش داده است.

این هزینه‌های کمرشکن بر جامعه و حکومت اسرائیل، دیگر قابل تداوم نیست و بسیار بعید بنظر می‌رسد اسرائیل بتواند رفتار خصمانه، خودخواهانه و تمامیت‌خواهانه خود را در نسبت با مسئله فلسطین و دیگر کشورهای همسایه ادامه دهد. به

این ترتیب، احتمالاً از این به بعد، نادیده گرفتن عملی مسأله فلسطین، قطعنامه‌های سازمان ملل در مورد دولت فلسطین، و سوءاستفاده از قدرت برای گسترش شهرک‌ها در بخشی از زمین که حسب قطعنامه‌های سازمان ملل، بخشی از سرزمین فلسطین‌اند، به جای ایجاد امنیت برای این کشور، خود، به چالشی برای امنیت ملی اسرائیل تبدیل خواهد شد.

به یقین می‌توان گفت که تا امروز نمود سیاست خارجی اسرائیل، تحت تأثیر اندیشه صهیونیستی تمامیت‌خواهانه و متکبرانه بوده است. آن‌ها سرزمین را حق مسلم خود و آن را فقط از آن خود می‌دانند. در سیاست خارجی و ارتباطات بین‌المللی اسرائیل در چند دهه اخیر این زاویه دید را می‌توان مشاهده کرد. حال اسرائیل دو راه بیشتر پیش رو نخواهد داشت: یا نابودی حماس و حرکت به سمت حذف کامل مسأله فلسطین یا به رسمیت شناختن مسأله فلسطین و اقدام برای صلح. تا امروز اسرائیل شیوه نخست را پیش گرفته است. استراتژی کنونی اسرائیل بر نوعی "بازدارندگی شدید" و نیز "عکس‌العمل بسیار سریع و غیر قابل جبران" پایه‌ریزی شده است. هدف اسرائیل نه تنها نابودی حماس بلکه دادن زنگ هشدار به تمامی دولت‌ها یا گروه‌های دیگر که چنانچه حمله یا خطری متوجه امنیت و تمامیت عرضی خود شود با پاسخ مرمگار، کشنده و غیر قابل جبرانی مواجه خواهد شد. آن‌ها با چنین واکنش خشن و وحشیانه در قبال حمله نظامی حماس، می‌خواهند این پیام را مخابره کنند که چنین مجازات سختی را برای هرکس که او را با تهدید روبرو سازد درنظر می‌گیرد؛ روشی که به دنبال ایجاد بازدارندگی و حذف تهدیدات احتمالی آینده علیه خود است. چنین سیاستی بنظر به عمل نخواهد پیوست. چنانکه ظلم بیشتر مقاومت بیشتر را به همراه خواهد داشت و چنین کشتارها و خونریزی‌ها، انتقام‌های سخت و مهلکی را در آینده توسط بازماندگان و فرزندان ملت فلسطینی به همراه خواهد آورد. از منظر اسرائیلی‌ها چنین کشتارها و خونریزی‌ها اگر منجر به نابودی حماس نشود (که به احتمال خیلی زیاد هم نمی‌شود) ابتر، بی‌هوته و بدون هیچ دستاورد سیاسی، نظامی و امنیتی خاصی است.

کنون که حمایت‌های جهانی از مردم غزه به فزونی گراییده، پایه‌های لرزان اسرائیل لرزان‌تر از هر لحظه شده است. به ویژه همانطور که پیشتر نیز اشاره کردید؛ گسست‌های اجتماعی و هویتی در درون مرزهایشان و نیز نارضایتی‌های عمیق نسبت به شرایط داخلی و سیاست‌های رژیم، بسیار علنی و جدی‌تر از گذشته شده است. همه‌ی این موارد پیام آزر شرایط بسیار سخت و پیچیده‌ی امروز اسرائیل است. اگر بحران هویتی و تنزل

در حال حاضر وجود دارد، حزب راست اسرائیل هرکاری را که منجر به تغییر اوضاع و حفظ قدرت برایش شود را انجام خواهد داد. در این راستا، تاکنون راهبرد جذب لوکید کشتار و جنایت بیشتر علیه مردم غزه بوده است، تا به آنچه نابودی کامل حماس یاد می‌کنند برسند. اشتباه آن‌ها در این است که از این واقعیت که این بمباران‌ها و قتل عام‌ها فقط اوضاع را بیشتر به ضرر آن‌ها می‌کند غفلت می‌کنند، زیرا که هم افکار عمومی در سطح بین‌المللی را بیشتر از گذشته جریحه‌دار می‌کند، هم احتمال بازگشت به فرایند عادی‌سازی با کشورهای مسلمان منطقه را کم‌رنگ‌تر می‌کند. مهم‌تر از همه بذرخشم، نفرت و انزجار را در دل مردم جوان و کودک فلسطینی می‌کارد و حافظه تاریخی این ملت مقاوم را در جهت انتقام شکل می‌دهد.



برخی نظرسنجی‌ها از افزایش میزان محبوبیت حماس نزد مردم غزه سخن می‌گوید. از آن طرف، عدم توفیق در شکست و از بین بردن حماس نیز از منظر افکار عمومی داخل اسرائیل شرایط را برای دولت مستقر بدتر خواهد کرد. پیچیدگی و عدم قطعیت باردیگر در عرصه‌ی روابط بین‌الملل نمایان شد. اسرائیل که خود را در معرض توافق تاریخی و استراتژیک با عربستان سعودی می‌دید، ناگه با حمله‌ی غیرمنتظره و شگفت‌آور حماس مواجه شد. همه‌ی این عوامل در کنار هم، خبر از یک شکست و فروپاشی بزرگ در اسرائیل می‌دهد. باید دید اوضاع به چه ترتیب برای این رژیم پیش خواهد رفت. آیا در آینده تحولی در سیاست‌های اسرائیل در قبال مسئله فلسطین شاهد خواهیم بود؟ آیا با تغییر و تحول بزرگی در ساختار و مناسبات قدرت داخلی در این رژیم روبرو خواهیم شد؟ همه‌ی این پرسش‌ها با گذر زمان مشخص خواهد شد. اما آنچه حتمی است زنده شدن دوباره‌ی مسئله فلسطین و مواجه شدن رژیم صهیونیستی با پدیده‌ای که هرگز به این شکل با آن روبرو نشده بود: "بی‌همه چیز شدن".

اجتماعی در درون اسرائیل را کنار شکست استراتژی دفاعی و امنیتی آن‌ها بگذاریم، شاهد نوعی زوال حاکمیتی کلان در درون رژیم صهیونیستی می‌شویم. واقعیت آن است که حکومت اسرائیل تاکنون از زبانی سلسله‌مراتبی و از موضع بالا و قدرت با دیگران برخورد کرده است و استراتژی دفاعی آن نیز بر همین مبنا سازمان یافته است. اکنون و در پس منازعات مهرماه ۱۴۰۲، به نظر می‌رسد که به علت موقعیت نامستحکم جغرافیایی اسرائیل و خشونت‌ها و جنایات‌های رخ داده‌ی چند وقت اخیر توسط این رژیم، حاکمان اسرائیل احتمالاً دیگر نمی‌توانند از همان موضع با دیگر کشورها برخورد کنند. اسرائیل که زمانی حمایت کامل و همه‌جانبه‌ی ابرقدرتان جهان من جمله دولت‌های غربی را یدک می‌کشید، امروز در پس جنایات جنگی و ضد بشری مرتکب شده در نوار غزه و فشار افکار عمومی، در شرایط بسیار سختی قرار دارد. بنظر می‌رسد دیگر حنای مظلوم نمایی‌ها و قربانی نشان دادن این رژیم در فضای بین‌المللی رنگی ندارد و پیش بینی می‌شود در آینده به واسطه نسل‌کشی‌های آنها علیه مردم بی‌سرنه فلسطین، حمایت‌های خارجی از هر زمان دیگری کمتر شود.

با توجه به نگاه منفی خارجی و داخلی که نسبت به دولت نتانیاهو

نقد و بررسی کتاب؛

لابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده

جان مرشایمر و استفان والت درباره علت حمایت بی‌قید و شرط آمریکا از اسرائیل چه می‌گویند؟

به حساب می‌آیند، توانستند به تدریج این مقالات را در «مجله نقد کتاب لندن»^۲ به چاپ رسانده و یکی از پرسرصدترین جنجال‌های رسانه‌ای دوران زیست علمی خود را بیافرینند. پس از آن، این دو به شدیدا به یهودستیزی متهم شدند و توسط برخی از مفسران برجسته در ایالات متحده با زبانی زهرآگین مورد حمله قرار گرفتند. با این حال، بدیهی است که مرشایمر و والت این دعوا را دوست داشتند؛ زیرا آن‌ها پس از آن تز خود در این مقالات را به یک کتاب گسترش داده و آن را ذیل عنوان «لابی اسرائیل و سیاست خارجی ایالات متحده»^۳ در سپتامبر ۲۰۰۷ توسط انتشارات Farrar, Straus and Giroux and نیویورک به چاپ رساندند.

مسئله محرک پژوهش

این کتاب به مباحثی که قبلاً مطرح شده بود، محتوایی می‌افزاید. تاکنون درباره این کتاب نقدهای بسیاری نوشته شده است. تا این حد که عبارت «استدلال والت و مرشایمر»^۴ مستقلاً وارد ادبیات آکادمیک ایالات متحده شده و خلاصه‌ای از این ایده است که لابی‌های طرفدار اسرائیل تأثیری سنگین و بدخیم بر تدوین سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ایالات متحده دارند. البته برای پژوهشگران کهنه‌کار امور خاورمیانه، این ایده جدیدی نیست. اما این واقعیت که دو محقق برجسته روابط بین‌الملل وابسته به دانشگاه شیکاگو و دانشکده دولتی کندی دانشگاه هاروارد، از این تحلیل - که تا آن زمان کمتر کسی در ایالات متحده جرئت تأیید آن را داشت - حمایت کرده‌اند، به این ادعا اعتباری بیش از پیش بخشید.

مسئله محوری کتاب این است که «چرا ایالات متحده از ۱۹۴۸ به این سو همواره مایل بوده است که امنیت خود را برای پیشبرد منافع یک کشور دیگر - اسرائیل - کنار بگذارد؟»^۵ و اینکه «آیا سیاست



امیر حسین ابراهیمی

دانشجوی کارشناسی ارشد
روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

پیش‌گفتار

نوشتاری که می‌خوانید، نه نقد کامل کتاب، بلکه مروری مختصر است بر آن چه که درباره ماهیت و سازوکار لابی اسرائیل در این کتاب آمده است. این کتاب نیز همچون هر متن دیگری خالی از اشکالات علمی نبوده و اتفاقاً انتقادات بسیاری نیز به رویکرد و روش‌شناسی

نویسندگان آن وارد است. اما از آنجا که نگاهی همه‌جانبه به متن - که به قدر کافی شامل بحث‌های نظری مخالف و خصوصاً مباحث روش‌شناسانه نیز باشد - در این مقال نمی‌گنجد؛ در این نوشته تنها بر آن بخش‌هایی از کتاب که منعکس‌کننده دیدگاه نویسندگان درباره نحوه اثرگذاری لابی اسرائیل بر سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ایالات متحده است متمرکز شده‌ایم.

مقدمه

در سال‌های ابتدایی قرن جدید، «ماهنامه علمی آتلانتیک»^۶ به جان مرشایمر از دانشگاه شیکاگو و استفان والت از هاروارد، مأموریت داد تا مجموعه مقالاتی در مورد تأثیر لابی اسرائیل بر سیاست خارجی آمریکا بنویسند. زمانی که این مجموعه مقالات پس از چند سال تکمیل شدند، مجله آتلانتیک به دلیل پرهیز از متهم شدن به «یهودستیزی»^۷ از انتشار آن‌ها خودداری کرد.

سرانجام اما، این دو که از اندیشمندان نئورئالیست شهیر عصر ما

- 1- The Atlantic
- 2- Antisemitism
- 3- London Review of Books
- 4- The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy
- 5- The Mearsheimer - Walt argument

آیامی دانیم چرا حامی اسرائیل هستیم؟



مرشایمر و والت فضل‌های اولیه کتاب را به مخالفت با استدلال‌های استراتژیک و عمدتاً اخلاقی که معمولاً از جانب صهیونیست‌ها مطرح می‌شود اختصاص داده‌اند. در ایالات متحده به طور گسترده این باور وجود دارد که حمایت مثال‌زدنی این کشور از اسرائیل بیشتر به دلیل قربانیت‌های فرهنگی و تمدنی اسرائیل با آمریکا و برخورداری دو کشور از ارزش‌های اخلاقی مشترک همچون دموکراسی و حقوق بشر است.

این دو اندیشمند نواقص‌گرا، روایت مسلط از «اسرائیل کوچکی که در حال دفاع از خود در مقابل دولت‌های عربی بی‌رحم است» را به چالش می‌کشند. از نظر آن‌ها شاید قانع‌کننده‌تر باشد که بگوییم: «اگر قرار باشد ایالات متحده تنها بر اساس ملاحظات اخلاقی از یکی از اطراف این منازعه دفاع کند، آن طرف باید فلسطین باشد، نه اسرائیل» (Mearsheimer & Walt, The Israel Lobby and U.S.).

(80, p. 2007, Foreign Policy)

از آنجا که اکثر آمریکایی‌ها از آنچه واقعا علیه فلسطینی‌ها در سرزمین‌های موردمنازعه رخ می‌دهد آگاهی ضعیفی دارند، عمدتاً ادامه نوبرت‌ها را ناشی از تمایلی غیرمنطقی برای انتقام، یا نفرت‌ورزی بی‌جود علیه یهودیان - مشابه یهودستیزی که در اروپای قدیم رایج بود - می‌دانند. (Mearsheimer & Walt, The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy)

(80, p. 2007, Lobby and U.S. Foreign Policy)

این کتاب درست در زمانی منتشر شد که تماس‌ها و ایمیل‌های «باتریک سیرینگ»^۶، مقام وقت وزارت خارجه آمریکا با مدیرعامل و اعضای یک مؤسسه عرب آمریکایی که در آن‌ها گفته بود: «تنها عرب خوب یک عرب مرده است» افشا شد. نویسندگان با استناد به موارد متعدد مشابهی همچون سخنان «رافائل ایتان»^۷، رئیس سابق «ستاد نیروهای دفاعی اسرائیل»^۸ در همین مورد، نشان می‌دهند که چنین دیدگاهی اغلب در بالاترین سطح حکومت در اسرائیل و آمریکا وجود دارد.

والت و مرشایمر معتقدند، اقدامات دولت ایالات متحده برای انقیاد بیشتر فلسطینیان، از نظر راهبردی آسیب‌های عظیمی به سیاست خارجی این کشور وارد کرده است. «امروز، آغوش صمیمانه و هم‌بیشه باز آمریکا برای اسرائیل - به‌ویژه تمایل تقریباً همیشگی این کشور برای تغذیه نظامی صهیونیست‌ها - جهان را برای آمریکایی‌ها امن‌تر نمی‌کند. بلکه برعکس، حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل، روابط آمریکا با دیگر متحدانش را تضعیف می‌کند، خردمندی و دیدگاه اخلاقی آمریکا را زیر سوال می‌برد، به تربیت نسلی از افراترکریان ضد

خاورمیانه‌ای ایالات متحده عمدتاً توسط بخش برجسته‌ای در سیاست داخلی، یعنی لابی اسرائیل هدایت شده است»^۹

شالوده‌شکنی از روایت غالب



روایت موردتائید لابی اسرائیل درباره ایجاد این کشور این است که صهیونیست‌ها که در سال‌های منتهی به جنگ جهانی دوم و پس از آن در سراسر جهان در موقعیتی کاملاً ناامن قرار داشتند، تنها راه تأمین امنیت خود و جلوگیری از تکرار فجایعی همچون هولوکاست را در تأسیس یک دولت یهودی مستقل در ارض موعود تاریخی‌شان یافته و ذیل «حق دفاع مشروع» برای تأمین این حق خود که امنیتی حداقلی را در شرایط پسا هولوکاست برایشان به ارمغان می‌آورد جنگیده‌اند. براساس این روایت، یهودیان بومی اورشلیم در سال ۱۹۴۸ در یک جنگ استقلال‌طلبانه برای بازپس‌گیری سرزمین تاریخی‌شان همچون داوود در برابر جالوت عرب مبارزه کرده و با پیوستن دیگر یهودیان جهان به پیروزی دست یافته‌اند. روایتی که از نظر مرشایمر و والت تنها یک «داستان» است.

آنچه در نظر نویسندگان کتاب دقیق‌تر می‌نماید این است که اسرائیل حتی قبل از ۱۵ مه ۱۹۴۸، زمانی که رسماً خود را یک کشور در نظر گرفت - نیز به دلیل برخورداری از حمایت سیاسی و نظامی قدرت‌های غربی در مقابل ارتش‌های ضعیف اعراب و همچنین اراده دولت‌های پیروز جنگ جهانی دوم بر تأسیس یک کشور یهود در جایی بیرون از اروپا و آمریکا به قلدن خاورمیانه تبدیل شده بود. مرشایمر و والت در روایت خود در این مورد به جزئیات کاملی که در کتاب «ایلان پاپ»^{۱۰}، «پاکسازی قومی فلسطین»^{۱۱} از اقدامات جنبش صهیونیستی برای سکونت در سرزمین‌هایی که پیش از آن فلسطینیان در آن‌ها می‌زیستند آمده است استناد می‌کنند.

مرشایمر و والت استدلال می‌کنند که «هیچ لابی نتوانسته است به اندازه لابی طرفدار اسرائیل سیاست خارجی ایالات متحده را از منافع ملی این کشور منحرف نموده و در عین حال نیز آمریکایی‌ها را متقاعد کند که منافع ایالات متحده و اسرائیل اساساً یکسان هستند». این لابی‌ها ادعا می‌کنند که در عملیات اساسی خود، هیچ تفاوتی با گروه‌های ذی‌نفع و لابی‌های صنفی دیگر ندارند. اما آنچه که از نظر نویسندگان کتاب لابی‌های طرفدار اسرائیل را متمایز می‌کند، «اهرم فشار قابل توجه آن‌ها بر قوه مجریه» و همچنین توانایی بسیار آن‌ها در «انتشار گسترده دیدگاه‌هایشان در رسانه‌های جریان اصلی» است. مرشایمر و والت به عنوان مثال با ارائه شواهدی ادعا می‌کنند که لابی «آپیک»^{۱۲} توانایی بسیاری برای ارائه پاداش به قانونگذاران و نامزدهای کنگره و همچنین مجازات کسانی که آن‌ها را به چالش می‌کشند دارد. (Mearsheimer & Walt, The Israel Lobby and U.S.)

6- Ilan Pappé

7- The Ethnic Cleansing of Palestine, Oneworld Publications, 2006

8- American Israel Public Affairs Committee

9- Patrick Syring

10- Rafail Eitan

11- Israel Defense Forces

آمریکایی کمک نموده و تلاش‌های ایالات متحده برای مقابله با منطقه‌ای بی‌ثبات اما حیاتی-خاورمیانه- را پیچیده‌تر می‌کند.»
Mearsheimer & Walt, The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy, ۲۰۰۷, p. ۷۷

چهار کسانای لابی اسرائیل را تشکیل می‌دهند؟

«لابی اسرائیلی» در این کتاب این‌گونه تعریف می‌شود: «اتلافی سست از افراد و سازمان‌هایی که فعالانه برای هدایت سیاست خارجی ایالات متحده در جهت طرفداری از اسرائیل تلاش می‌کنند.»
Mearsheimer & Walt, The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy, ۲۰۰۷, p. ۱۱۲

یهودیان آمریکایی مجموعه‌ای چشمگیر از سازمان‌ها را برای تأثیرگذاری بر سیاست خارجی آمریکا تشکیل داده‌اند. آپیک صاحب بیشترین نفوذ در کنگره است و قدرتمندترین و مشهورترین آن‌هاست. این قدرت تا حدی ناشی از تأثیر رأی دهندگان یهودی بر انتخابات ریاست جمهوری، و متحد بسیار بیشتری نیز ناشی از برخورداری این سازمان از منابع مالی و رسانه‌ای بسیار گسترده است. ناکید نویسندگان این کتاب بر لابی آپیک به قدری است که در این نوشتار حدوداً ۵۰۰ صفحه‌ای بیش از ۲۷۰ بار به این سازمان اشاره شده است.

هسته اصلی لابی متشکل از یهودیان آمریکایی است که در زندگی روزمره خود تلاش قابل توجهی انجام می‌دهند تا سیاست خارجی ایالات متحده را به گونه‌ای تغییر دهند که منافع اسرائیل را پیش ببرد. لابی همچنین شامل غیریهودیان نومحافظه‌کار و اونجلیست‌های برجسته مسیحی نیز می‌شود که همگی معتقدند تولد دوباره اسرائیل تحقق پیش‌گویی کتاب مقدس است و از توسعه‌طلبانه‌ترین شکل آن حمایت می‌کنند.

حمایت مسیحیان اونجلیست از این ایده نه به خاطر باور آن‌ها به

ارض موعود یهود، بلکه به این خاطر است که آن‌ها با حمایت از این ایده اولاً می‌توانند یهودیان- که به باور آن‌ها عامل تنش‌ها و مظهور زخم‌های تاریخی بزرگی چون هولوکاست هستند- را از جوامع خود بزادیند و به نقطه‌ای امن و دور بفرستند. و ثانیاً آن‌ها با این کار مشکل بزرگی برای دیگر تمدن دشمن مسیحیت یعنی جهان اسلام می‌آفرینند.

نویسندگان معتقدند لابی‌هایی همچون آپیک و «کنفرانس رؤسای سازمان‌های بزرگ یهودی آمریکا»^{۱۲} در سال‌های اخیر به سمت راست حرکت کرده‌اند. والت و مرشایمر همچنین ادعا می‌کنند که این گروه‌ها اغلب با اکثریت یهودیان ایالات متحده که عموماً لیبرال هستند و از «راه‌حل دوکشور» حمایت می‌کنند، همگام نیستند.
Mearsheimer & Walt, The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy, ۲۰۰۷, p. ۱۲۶

این گروه‌ها در لابی تاکتیک‌های مختلفی همچون انتشار نامه‌های سرگشاده، انتشار مقالات، استفاده از مطبوعات، ملاقات مستقیم با مقامات دولت و رهبران گروه‌های با نفوذ یهودی و اونجلیستی را به کار می‌گیرند.

مکانیسم اقدام و سرکوب

مرشایمر و والت آنچه را که سوءاستفاده از اتهام یهودستیزی می‌خوانند محکوم نموده و استدلال می‌کنند که گروه‌های طرفدار اسرائیل اهمیت زیادی به «کنترل نبض روایت» در دانشگاه‌ها و رسانه‌های آمریکا می‌دهند. با این حال، آنها معتقدند که این لابی‌ها هنوز در کمین خود «برای حذف انتقاد از اسرائیل در دانشگاه‌ها» موفق نشده‌اند. نویسندگان با این استدلال نتیجه می‌گیرند که وقتی لابی در شکل دادن به سیاست ایالات متحده در خاورمیانه موفق شود، دشمنان اسرائیل تضعیف شده یا سرنگون می‌شوند و ایالات متحده در بیشتر نبردها برای آن‌ها هزینه خواهد داد.



John Mearsheimer and Stephen Walt

است. لابی اما برای تحکیم موقعیت خود در دانشگاه‌ها تنها به این بسنده نمی‌کند و از سلاح بسیار کارساز دیگری به نام «یهودستیزی» نیز استفاده می‌کند. مرشایمر و والت معتقدند که هر کس در دانشگاه‌های آمریکایی از اقدامات اسرائیل انتقاد کند یا به طرح این ادعا که گروه‌های طرفدار اسرائیل نفوذ قابل توجهی بر سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده دارند بپردازد؛ شانس بسیاری برای دریافت برجسب «ضدیهود»^{۱۵} دارد.

والت و مرشایمر بارها تاکید می‌کنند که فعالیت‌های لابی توطئه نیست و در اکثر موارد، افراد و گروه‌های فعال در لابی اسرائیل همان کارهایی را انجام می‌دهند که دیگر گروه‌های ذینفع خاص به آن دست می‌زنند. تنها تفاوت یهودیان این است که آن کارها را بسیار بهتر انجام می‌دهند. آن‌ها همچنین معتقدند که لابی یک جنبش متحد با رهبری مرکزی نیست و افراد درون آن در بسیاری از مسائل اختلاف نظر دارند.

نتیجه‌گیری و تجویز

به نظر می‌رسد برجسته‌ترین هدف این کتاب، حمله به انگاره «یکسانی و این‌همانی مطلق منافع ملی اسرائیل و ایالات متحده» است. از نظر نویسندگان، صرف وجود لابی نشان می‌دهد که حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل در جهت تامین منافع ملی آمریکا نیست. اگر چنین بود، برای ایجاد آن نیازی به یک گروه ذینفع خاص سازمان یافته و هزینه‌های بعضاً چندصد میلیون دلاری در سال نبود. والت و مرشایمر براساس این مفروضه در این کتاب بر مواردی که این انگاره باعث ایجاد انحراف از منافع ملی در تصمیمات ایالات متحده در خاورمیانه گردیده - همچون رویای دموکراتیزه کردن خاورمیانه به وسیله اشغال عراق در دولت بوش پسر - تاکید می‌کنند.

نویسندگان در پایان این کتاب، پس از بررسی تصمیمات اشتباهی که سیاستمداران آمریکایی تحت القای لابی اسرائیل در رابطه با عراق، سوریه، ایران و لبنان در دهه‌های اخیر اتخاذ کرده‌اند، با رویکرد تجویزی در فصل نتیجه‌گیری بر لزوم پذیرش اشتباهات و مواردی همچون «شناسایی مجدد منافع آمریکا در خاورمیانه»، «ترسیم یک استراتژی برای حفاظت از آن منافع»، «توسعه روابط جدید با اسرائیل»، «پایان دادن به مناقشه اسرائیل و فلسطین از طریق راه حل دوکشور» و «تبدیل لابی به نیرویی سازنده» تاکید می‌کنند. (Mearsheimer & Walt, The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy, ۲۰۰۷, p. ۳۳۶)

فهرست منابع:

Mearsheimer, J., & Walt, S. (2006). The Israel Lobby. London Review of Books, 28(6). Retrieved from <https://www.lrb.co.uk/the-paper/v28/n06/john-mearsheimer/the-israel-lobby>

Mearsheimer, J., & Walt, S. (2007). The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy. New York: Farrar, Straus and Giroux.

حملات شخصی شدید به منتقدان اسرائیل در آمریکا از نظر این کتاب به این دلیل است که همه را از این سوال که «آیا حمایت بیش از حد آمریکا از هر کاری که اسرائیل انجام می‌دهد برای آمریکا خوب است یا خیر؟» دور کند. صحبت از نفوذ بالای لابی‌های اسرائیلی بر سیاست خارجی آمریکا، حداقل در رسانه‌های جریان اصلی در ایالات متحده، بدون متهم شدن به یهودستیزی بسیار دشوار است و بدین ترتیب، حمایت سخاوتمندانه و بی‌قید و شرط آمریکا از اسرائیل به ندرت مورد تردید قرار می‌گیرد، چرا که لابی از قدرت خود استفاده می‌کند تا اطمینان حاصل کند که گفتمان عمومی جامعه منعکس کننده استدلال‌های استراتژیک و اخلاقی آن‌ها برای برقراری یک رابطه ویژه بین دو کشور است.

نویسندگان نمونه‌های مکرری از ایجاد انحراف در سیاست خارجی دولت بوش توسط این لابی‌ها را ذکر می‌کنند. مرشایمر و والت مکرراً تأکید می‌کنند که لابی یک انتقام یا توطئه نیست. اعضای لابی واقعا معتقدند که در حال پیشبرد منافع آمریکا و اسرائیل هستند. «آن‌ها با موفقیت، بسیاری از آمریکایی‌ها را متقاعد کرده‌اند که منافع آمریکا و اسرائیل اساساً یکسان هستند. در حالی که کاملاً واضح است که اینطور نیست.» (Mearsheimer & Walt, The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy, ۲۰۰۷, p. ۸)

انتصابات سیاسی طرفداران اسرائیل در کنگره، منبع دیگری برای قدرت لابی است. «موریس آمیتای»^{۱۳}، رئیس سابق آپیک، زمانی اعتراف کرد، «افراد زیادی در اینجا - کاینیتول هیل - وجود دارند که اتفاقاً یهودی هستند و مایلند به برخی مسائل مربوط به یهودی بودن‌شان نگاه ویژه‌ای داشته باشند. بسیاری از این افراد در مناصبی قرار دارند که می‌توانند برای سناتورهای تصمیم بگیرند.» همچنین این نیروهای طرفدار اسرائیل در برخی از برجسته‌ترین اندیشکده‌های ایالات متحده نیز حضوری در سطح مدیریت ارشد دارند. (Mearsheimer & Walt, The Israel Lobby, ۲۰۰۶)

مرشایمر و والت معتقدند که دیدگاه لابی در مورد اسرائیل به طور گسترده در رسانه‌های جریان اصلی منعکس می‌شود، چرا که اکثر «مفسران سیاسی»^{۱۴} آمریکایی طرفدار اسرائیل هستند. البته لابی در مجموع از نظر آن‌ها خواهان یک فضای آزاد برای گفتگو و تناظر آرا درباره منافع اسرائیل نیست؛ زیرا ممکن است این مناظره سطح حمایتی که آمریکایی‌ها به اسرائیل ارائه می‌کنند را زیر سوال برده و کاهش دهد.

نگران‌کننده‌ترین وجه فعالیت لابی اسرائیلی از نظر نویسندگان این کتاب کمپین لابی برای «حذف انتقاد از اسرائیل در دانشگاه‌ها» و تحت فشار قرار دادن کنگره توسط گروه‌های یهودی برای ایجاد مکانیسم‌هایی است که براساس آن‌ها بر آنچه استاید و دانشجویان درباره اسرائیل می‌گویند نظارت شود.

نویسندگان ادعا می‌کنند که در زمان نگارش کتاب تقریباً ۱۳۰ برنامه مطالعات یهودی در دانشگاه‌های رده اول آمریکایی وجود داشته



جنگ پایان خواهد یافت
ورهبان با هم گرم خواهند گرفت
و باقی می ماند

آن مادر پیری که چشم به راه فرزند شهیدش است
و آن دختر جوانی که منتظر معشوق خویش است
و فرزندی که به انتظار پدر قهرمان شان نشسته اند
نمی دانم چه کسی وطن را فروخت
اما دیدم چه کسی
بهای آن را پرداخت.

«محمود درویش»

